

فصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء (س)
سال یازدهم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۹۸

نگاهی بینا‌زبانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه بر پایه‌ی نظریه‌ی معناشناسی قالبی^۱

سید حمزه موسوی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۱۰

چکیده

رده‌شناسی زبان‌شناختی، به صورت هم‌زمان در پی بررسی شباهت‌ها و تمایزهای زبانی است. رده‌شناسی واژگانی نیز بر بررسی تنوع واژگانی تأکید دارد. بر این اساس، مقاله حاضر می‌کوشد تا نشان دهد که هر یک از زبان‌های فارسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی، واژه‌های موجود در قالب ادراکی-دیداری را چگونه مقوله‌بندی کرده‌اند و چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین واژه‌های معادل در هر یک از این زبان‌ها وجود دارد. در این راستا، برای یافتن مفاهیم ادراکی-دیداری از فرهنگ‌های یک‌زبانه و برای مقایسه‌ی واژه‌های معادل از فرهنگ‌های دوزبانه و پیکره استفاده شده‌است. در مقاله حاضر، این نتیجه به دست آمد که معناشناسی قالبی، رویکردی مناسب برای تبیین تمایزها و شباهت‌های بینا‌زبانی است، زیرا هم‌زمان، هم تمایزها و هم شباهت‌های زبانی را در نظر می‌گیرد. یافته‌های پژوهش، نشان می‌دهند که واژه «دیدن» و معادل‌های آن در زبان‌های فرانسه،

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2018.14845.1310

^۲ دکترای تخصصی، استادیار گروه زبان‌شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه صنعتی شاهرود؛

mousavi.hamzeh@shahroodut.ac.ir

آلمانی و انگلیسی، بی‌نشان‌ترین واژه‌ها هستند و از این رو گهگاه با اندکی تفاوت معنایی برای بیان مفاهیم دیگر نیز به کار گرفته می‌شوند. در هر زبان، هر چه واژه‌ها نشان‌دارتر می‌شوند، بر میزان تنوع واژه‌های معادل و واژه‌های مترادف افزوده می‌شود. به این ترتیب، برای مشخصه‌های نشان‌دارتر مانند «نگاه احمقانه» یا «نگاه مخفیانه» در مقایسه با دیدن غیرارادی، تنوع بسیار بیشتری در پیوند با واژگان یافت می‌شود.

واژه‌های کلیدی: معناشناسی قالبی، قالب ادراکی، اصل نشان‌داری، هم‌معنایی نزدیک

۱. مقدمه

با نگاهی کلی به معنای واژه «دیدن» در یک فرهنگ دوزبانه فارسی-انگلیسی، احتمالاً معادل‌هایی مانند «see»، «watch» و «look at» و موارد مشابه را مشاهده خواهیم کرد. همچنین ممکن است نمونه‌هایی از کاربرد این واژه را در بافت‌های مختلف زبانی بیابید. متأسفانه واژه‌نامه‌های دو زبانه به این موارد بسنده کرده و نمی‌توانند تفاوت‌های میان‌واژگانی معادل‌ها را مشخص کنند. مهم‌ترین دلیل این امر، توجه نکردن این واژه‌نامه‌ها به دانش پیش‌زمینه گویشوران است. مقاله حاضر با در نظر گرفتن دانش پیش‌زمینه گویشوران هر زبان، بر آن است تا واژه‌های هم‌معنای فعل «دیدن» را از نظر بین‌زبانی و بر پایه نظریه قالب‌های معنایی بررسی کند. هدف از این بررسی، به طور کلی، ارائه الگویی رده‌شناختی^۱ از کاربرد این واژه‌ها در زبان‌های انگلیسی، فرانسه، آلمانی و فارسی است.

در رده‌شناسی، شیوه استدلال با دیگر دیدگاه‌های زبان‌شناسی تفاوت دارد. پایه‌های رده‌شناسی زبان‌شناختی بر گوناگونی زبانی استوار است. این رویکرد، با مقایسه زبان‌های دنیا، گوناگونی زبانی یک مقوله ویژه را به دست داده و تبیین می‌کند (Croft, 2003, p. 282). از سوی دیگر، رده‌شناسی معناشناختی^۲، بخشی از رده‌شناسی زبان‌شناختی است که به بیان معانی در زبان یا زبان‌ها می‌پردازد. این حوزه زبان‌شناسی، به مطالعه چگونگی بیان معانی بر اساس نشانه‌ها می‌پردازد و همانند رده‌شناسی زبان‌شناختی با بررسی نظام معنایی در میان زبان‌ها سر و کار دارد (Evans, 2011).

^۱ روش رده‌شناسی زبانی مقایسه تعداد بسیاری از زبان‌های غیر هم‌خانواده است و با روش این پژوهش که رویکردی تطبیقی دارد، متفاوت است. این پژوهش از برخی مفاهیم و ابزار نظری رده‌شناسی برای تطبیق زبان‌ها بهره برده است.

^۲ Semantic typology

اگر بخواهیم برای این بررسی بین‌زبانی، پایه‌ای شناختی در نظر بگیریم، باید یکی از رویکردهای شناختی را برای بررسی تنوع واژگانی در زبان‌های مورد نظر (انگلیسی، فرانسه، آلمانی و فارسی) برگزینیم. برای انجام این پژوهش، نظریه معناشناسی قالبی^۱ به کار گرفته شده است. در این راستا، فیلمور و آتکینز (Fillmore & Atkins, 1992) معتقدند که قالب‌ها، توانایی تبیین تمایزات بین واژه‌های چندمعنا و به ظاهر هم‌معنا را دارند. قالب‌ها، همچنین بین معانی واژگانی و الگوهای واژی-نحوی ارتباط برقرار می‌کنند. از آن‌جا که واژه «دیدن» و هم‌معناهای آن در زبان فارسی و همچنین معادل‌های آن در زبان‌های دیگر در قالب ادراکی^۲ قرار می‌گیرند، لازم است تنوع زبانی بر اساس این قالب تبیین شود.

در این مقاله، پرسش‌های زیر مطرح می‌شوند: در زبان‌های مورد بررسی پژوهش حاضر، تمایزات معنایی ظریف در واژگان هم‌معنا چگونه مقوله‌بندی می‌شوند؟ در قالب ادراکی، زبان‌ها بیشتر به جهانی‌های زبانی تمایل دارند یا به تمایزات زبانی؟ بی‌نشان‌ترین واژه در قالب ادراکی چیست و تنوع واژگانی چگونه با نشان‌داری پیوند می‌خورد؟ چنان‌چه پرسش‌ها نشان می‌دهند، هدف مقاله حاضر، دستیابی به روشی است که در تبیین هم‌معنایی فعل‌های ادراکی در زبان‌های فارسی، فرانسه، انگلیسی و آلمانی به کار رود.

۲. پیشینه پژوهش

قالب‌نت (FrameNet) نام طرحی است که مؤسسه بین‌المللی علوم رایانه‌ای و گروه زبان‌شناسی دانشگاه برکلی^۳ به عهده گرفته‌اند تا هزاران واژه زبان انگلیسی را بر اساس معناشناسی قالبی تعریف و دسته‌بندی کنند (Baker et al., 1998). این طرح با بهره‌گیری از قالب‌های معنایی و ابزاری که در اختیار دارد، به نشانه‌گذاری جمله‌های پیکره پرداخته و عناصر واژگانی^۴ مختلف را تحلیل می‌کند (Fillmore et al., 2004). هدف اصلی معناشناسی قالبی، بازنمایی دانش پیش‌زمینه گویشوران در پیوند با واژگان زبان است. بر این مینا، طرح قالب‌نت برای رسیدن به هدف مورد اشاره است، اما به دلیل اینکه، دست‌یافتن به این هدف بلندپروازانه است، موفقیت قالب‌نت نیز امری نسبی است (Narayanan et al., 2002). هم‌اکنون، قالب‌نت فقط برای زبان انگلیسی به صورت تکامل یافته وجود دارد، اما برای زبان‌های دیگر از جمله زبان‌های آلمانی، فرانسه و ژاپنی

¹ Frame Semantics

² Perception frame

³ university of Berkeley

⁴ Lexical Units (LUs)

۲۳۰ / نگاهی بین‌زبانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه ...

نخستین مراحل تکامل یافتگی را پشت سر می‌نهد. همچنین، نگارنده و نایب‌لویی و همکاران (Nayeb Lui et al., 2015) قالب‌نت زبان فارسی را پیشنهاد داده‌اند. از سوی دیگر، قالب‌نت‌های دوزبانه برای زبان‌های چینی-انگلیسی و انگلیسی-آلمانی راه‌اندازی شده‌اند. هر چند، این قالب‌های مورد اشاره، در مراحل ابتدایی هستند و تا رسیدن به مرحله‌ای که مشتمل بر نمونه‌های دوزبانه باشند، راهی طولانی در پیش دارند.

بیکر (Baker, 1999) به بررسی واژه «see»، در فرهنگ‌های دوزبانه پرداخته‌است. وی می‌نویسد مشکل اصلی این فرهنگ‌ها در این است که اطلاعات وسیع زبانی را تا اندازه‌ی معادل‌هایی فشرده ذخیره کرده‌اند و به همین دلیل اطلاعات کافی در اختیار زبان آموزان قرار نمی‌دهد. آتکینز (Atkins, 1995) فعل «see» را از لحاظ هم‌معنایی با واژه‌های «look»، «watch» و مواردی از این قبیل مقایسه کرده و تفاوت بین آن‌ها را مشخص نموده‌است. بیکر (Baker, 1999) نیز این واژه را از نظر چندمعنایی بررسی کرده و هر یک از معانی آن را به قالبی جداگانه پیوند زده‌است. در زبان فارسی نیز معنای واژه «دیدن» با دیگر واژه‌های هم‌معنا مانند «نگاه کردن»، «مشاهده کردن» و موارد مشابه مقایسه شده و چندمعنایی فعل «دیدن» نیز بررسی شده‌است (Mousavi, 2015; Mousavi et al., 2016). از جمله پژوهش‌هایی که در حوزه شناختی انجام گرفته، می‌توان به مقاله فیاضی و همکاران (Fayyazi et al., 2009) و رساله فیاضی (Fayyazi, 2010) در مورد رویکرد شناختی به چندمعنایی افعال حسی بر اساس استعاره اشاره کرد. از دیگر پژوهش‌ها می‌توان به سلطانی و عموزاده (Soltani & Amouzadeh, 2012) اشاره کرد که در آن از منظر شناختی به بررسی فعل حرکتی «آوردن» پرداخته‌اند. برخی پژوهشگران نیز واژگان را از دیدگاه منظر رده‌شناسی بررسی کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به اثر لیمان (Lehman, 1990) اشاره کرد. وی، نخست جایگاه واژگان را در نظام زبان بررسی کرده و سپس به رده‌شناسی مفاهیم فضایی¹ پرداخته‌است. کپتیفکایا-تم (Koptjevskaja-Tamm, 2015) به بررسی رده‌شناختی مفهوم دما پرداخته و نشان می‌دهد که سه گانه سرد، گرم و داغ در زبان‌های مختلف به هم شباهت دارند.

۳. مبانی نظری پژوهش

این بخش از مقاله به دو موضوع پرداخته‌است. در بخش نخست، مطالبی در مورد معناشناسی قالبی ارائه می‌شود و در بخش دوم قالب ادراکی، یعنی قالبی که واژه‌های دیداری در آن تعریف شده‌اند، ارائه می‌شود.

¹ Space concepts

۱.۳. معاشناسی قالبی

معاشناسی قالبی، نظریه‌ای شناختی است که با بررسی دانش پیش‌زمینه و تجربیات شخصی گویشوران، به توصیف معنایی واژگان می‌پردازد. در واقع، این نظریه عنصر زبانی را عامل برانگیخته‌شدن قالب (طرحواره) یعنی تجربه یا دانش پیشین گویشوران می‌داند. در معاشناسی قالبی، هر واژه در قالبی خاص، قابل تعریف است (Fillmore, 1977a, 1977b, 1977c; 1986a,) (Fillmore & Atkins, 1992; 1994; 1986b; 1969; 2007). برای نمونه، «برگ» در رابطه با «درخت» بر معنای بخشی از درخت دلالت می‌کند. فیلمور (Fillmore, 1968a) معاشناسی قالبی را در دهه هفتاد ارائه داد و مفهوم «قالب» را از آثار مینسکی (Minsky, 1975) اقتباس کرد. فیلمور (Fillmore, 1968a) معاشناسی قالبی را مشتمل بر اصول ساخت واژه‌ها و پاره‌گفته‌ها در نظر می‌گیرد. از این رو، معنا به قالب‌ها وابسته است (Fillmore, 1977c) و قالب‌ها موقعیت انتزاعی (آرمانی) ادراک، حافظه، تجربه، عمل و پدیده هستند (Fillmore, 1977a). بنابراین، انسان‌ها برای طبقه‌بندی و تعبیر تجربه‌های روزمره از مجموعه‌ای از طرحواره‌های ذهنی بهره می‌برند. این طرحواره‌های ذهنی (قالب‌ها) پدیده‌ای فرازبانی هستند که بر فرایندهای زبانی اعمال می‌شوند. این بدان معناست که واژه، صورت واژه و قواعد دستوری ارتباط تنگاتنگی با قالب‌ها دارند و به محض شنیدن صورتی زبانی، قالبی خاص در ذهن فعال می‌گردد (Fillmore, 1976).

فیلمور (Fillmore, 1977a, p. 72-73) از مثال مشهور خود یعنی رویداد بازرگانی^۱ برای تبیین معاشناسی قالبی بهره گرفته‌است. وی خریدار و فروشنده را شرکت‌کنندگان این رویداد نامیده که در آن خریدار پول داده و کالا را می‌برد و فروشنده کالا را داده و پول را می‌برد. از دیگر اجزای این رویداد، می‌توان به کالا و پول اشاره کرد. اگر «رویداد بازرگانی» نمونه‌ای^۲ در نظر گرفته شود، آن‌گاه در هر یک از جمله‌هایی که در این قالب قرار می‌گیرد، فقط یکی از مشخصات یا بخش‌های این رویداد برجسته می‌شود و بقیه در پس‌زمینه قرار می‌گیرند. چنان‌چه خریدار برجسته شود، فعل «buy» ساخته می‌شود و اگر فروشنده برجسته شود، فعل «sell» به دست می‌آید. برجستگی کالا و پول به تولید فعل «cost» می‌انجامد. اگر بر خریدار و پول یا خریدار و فروشنده تأکید شود، فعل «pay» ساخته می‌شود. برای مشخص نمودن جایگاه هر یک از واژه‌ها در رویداد بازرگانی، به جدول (۱)، اشاره میشود که برگرفته از اثر فیلمور و آتکینز (Fillmore & Atkins, 1992) است.^۳

^۱ commercial event

^۲ prototype

^۳ با وجود اینکه قالب‌های زبان به طور مطلق جهانی نیستند، اما تا اندازه بسیاری با هم تطابق دارند و می‌توان برای نمونه

قالب‌های انگلیسی را بر زبانی دیگر نیز اعمال کرد (Ruppenhofer et al., 2010).

جدول ۱: ظرفیت معنایی و نحوی افعال در قالب بازرگانی^۱

	خریدار	فروشنده	کالا	پول
BUY	Subj	(from)	D-Obj	(for)
SELL	(to)	Subj	D-Obj	(for)
CHARGE	(I-Obj)	Subj	(for)	D-Obj
SPEND	Subj	NULL	For/on	D-Obj
PAY	Subj	[I-Obj]	[for]	D-Obj
PAY	Subj	(to)	For	D-Obj
COST	(I-Obj)	NULL	Subj	D-Obj

مثال دیگر، به تفاوت بین دو واژه «COAST» و «SHORE» در زبان انگلیسی اشاره دارد. این دو در فرهنگ معاصر هزاره (Haghshenas et al., 2005) به واژه «ساحل» ترجمه شده‌اند. اما تفاوت آن‌ها از آنجا سرچشمه می‌گیرد که «SHORE» مرز بین خشکی و آب، از دید فردی است که در دریا حضور دارد؛ در حالی که «COAST»، مرز بین خشکی و آب از دید فردی است که در خشکی حضور دارد. بنابراین بین جمله‌های (۱) تفاوت وجود دارد.

1. a) Sarah went on a trip from shore to shore.
- b) Mary went on a trip from coast to coast.
- c) We will soon reach the shore.
- d) We will soon reach the coast.

در جمله (1a) سفر سارا سفری بر پهنه دریا بوده‌است، اما سفر ماری در (1b) بر روی خشکی انجام گرفته‌است. مثال (1c) در مورد سفری دریایی صحبت می‌کند، در حالی که (1d) در مورد سفری بر روی خشکی صحبت می‌کند. همه موارد اشاره شده از طریق طراحواره‌هایی که از دنیای اطراف ساخته شده، قابل درک هستند (Fillmore, 1982, p. 121). هر چند در مورد زبان فارسی این تقسیم‌بندی چندان دقیق نیست، اما به نظر می‌رسد بین «خشکی» و «ساحل» تفاوتی وجود دارد. چنانچه شخصی که می‌گوید «خشکی می‌بینم» در دریا حضور دارد و شخصی که می‌گوید «ساحل را می‌بینم» در خشکی حضور دارد. «به زودی به ساحل می‌رسیم» به سفری بر روی خشکی اشاره دارد، اما در «به زودی به خشکی می‌رسیم» سفری دریایی را تداعی می‌کند. با این وجود، ممکن است مواردی پیدا شود که در آن «ساحل» جایگزین هر دو مورد می‌شود.

در مثالی رده‌شناختی، فیلمور (Fillmore, 1982) به بررسی تعبیر زبانی در بافت و ارتباط آن با قالب معنایی در دو زبان انگلیسی و ژاپنی می‌پردازد. در این مورد واژه انگلیسی «WRITE» با واژه ژاپنی «書く / kaku» قابل مقایسه است. به نظر می‌رسد این دو واژه با هم شباهت دارند، اما اگر از دیدگاه تحلیل قالبی و صحنه‌ای به این دو نگریسته شود، تفاوت بسیاری میان آن‌ها یافت خواهد

^۱ این جدول مستقیماً از اثر فیلمور و آتکینز (Fillmore & Atkins, 1992: 79) برگرفته شده‌است.

شد. اینکه شخصی با استفاده از جسمی بر روی سطحی، نشانه‌هایی ترسیم کند برای هر دو زبان یکسان است، اما باید در نظر داشت که در زبان ژاپنی ماهیت این نشانه‌ها نامشخص باقی می‌ماند. به این ترتیب، اگر از شخصی ژاپنی پرسشی «?nani o kakimasita ka» با معنای «چه چیزی kaku می‌کردی؟» پرسیده شود، ممکن است پاسخ به واژه، جمله، عبارت یا علامتی که نوشته شده است. همچنین ممکن است پاسخ به شکل‌هایی همچون دایره و خطوط موازی، باز گردد. از سوی دیگر، این صحنه‌ها برای واژه «WRITE» در زبان انگلیسی درست است. زیرا برای این قالب، عناصری مانند نویسنده، وسیله نوشتن، سطحی که بر روی آن نوشته می‌شود و فرآورده به دست آمده، مطرح می‌شوند. بنابراین بر اساس این قالب پرسش‌های (۲) مطرح می‌شوند:

2. a) What did you write?
b) What did you write on?
c) What did you write with?

بی‌تردید، پاسخ به هر کدام از این پرسش‌ها، عنصری از عناصر قالب معنایی را در بر می‌گیرد (Fillmore, 1975, p. 125; 1977b, p. 64).

اما فیلمور (Fillmore, 1977b) به تفاوت بین «WRITE» و «kaku» اشاره می‌کند. فعل «WRITE»، علاوه بر قالب‌های مطرح شده، قالبی اضافه با خود به همراه دارد و آن قالب زبان است. به این ترتیب، در زبان انگلیسی فرآورده نوشتن نمی‌تواند شکل باشد، بلکه باید فرآورده‌ای زبانی باشد. با توجه به وجود قالب دوم همراه با قالب اولیه، پرسش‌های (۳) می‌توانند پرسیده شوند.

3. a) What language were you writing in?
b) What does 'what you wrote' mean?

بنابراین در زبان انگلیسی به صورت همزمان صحنه‌های عمل نوشتن و ارتباط زبانی فعال می‌شوند. «نوشتن» در زبان فارسی همانند انگلیسی و برخلاف ژاپنی، هم قالب عمل و هم قالب زبانی را فعال می‌کند. از این رو «نوشتن» فعالیت زبانی است. اگر قالب نوشتن با ترکیب «نامه نوشتن» اندکی تغییر داده شود، آن‌گاه پرسش‌های مربوط به این ترکیب در نمونه (۴) پرسیده می‌شوند:

۴. الف. برای چه کسی نامه می‌نویسی؟

ب. کی می‌خواهی آن را پست کنی؟

ج. فکر می‌کنی کی آن را دریافت خواهد کرد؟

د. فکر می‌کنی به نام‌ها جواب خواهد داد؟

همگی این پرسش‌ها، در قالب نوشتن بر عنصر قالبی نامه تأکید دارند و در هر مورد، یکی از عناصر قالبی برجسته می‌شود.

در نهایت، باید توجه نمود فیلمور در مقاله‌های خود بارها تکرار کرده‌است که معناشناسی قالبی دربرگیرنده تمامی مفاهیم مشابه خود است. در این راستا، می‌توان برای نمونه به «قالب» (Bartlett, 1932;)، «طرح‌واره» (Minsky, 1975; Winograd, 1975; Charniak, 1975)، «چارچوب»^۱ (Rumelhart, 1975)، «الگوی جهانی»^۲ (De Beaugrande & Dressler, 1981)، «متن نما»^۳ (Wilks, 1980)، «مدل شناختی» (Lakoff, 1983)، «گشتالت تجربی» (Lakoff & Johnson, 2003)، «پایه»^۴ (در مقایسه با نما^۵) (Langacker, 1984)، «صحنه» (Fillmore, 1977a, b)، «صحنه‌سازی»^۶ و «چارچوب اندیشگانی»^۷ (Ausubel, 1963;) اشاره کرد. این اصطلاح‌ها گونه‌های بسیاری دارند و حتی برخی از پژوهشگران از چند اصطلاح استفاده می‌کنند و بین آن‌ها از جنبه ثابت یا پویا بودن و شیوه استدلال، تفاوت می‌گذارند.

۲.۳. قالب ادراکی

قالب ادراکی به درک حسی پدیده‌های طبیعی از طریق اعضای بدن یا حواس پنجگانه اشاره دارد. این پنج نوع ادراک عبارت‌اند از ادراک دیداری، شنیداری، بویایی، چشایی و لمسی. اعضای بدن که به طور مستقیم با این حواس درگیر هستند نیز مشتمل بر چشم، گوش، بینی، زبان و دست (قالب‌نت زبان انگلیسی)^۸ هستند. به این ترتیب، قالب ادراکی به شکل زیر تعریف می‌شود:

[ادراک‌گر] [پدیده‌ای] را ادراک می‌کند. قالب ادراکی به طور عام، تمام قالب‌هایی را که در آن‌ها از اعضای بدن برای درک پدیده‌ها استفاده می‌شود، در برمی‌گیرد. قالب‌های هم‌ریگ^۹ ممکن است بر عمل ادراکی تأکید کنند (دیدن، شنیدن، چشیدن)، یا بر تجربه و عمل ادراک‌گر (دید زدن، استراق سمع کردن) و یا بر مشخصات پدیده ادراک‌شده (شُر کردن، تلق تلوک کردن) (English FrameNet, 2015).

¹ script

² global pattern

³ pseudo-text

⁴ base

⁵ profile

⁶ scenario

⁷ ideational scaffolding

^۸ از آنجائی که قالب‌های هر زبان را تا حد زیادی می‌توان بر زبان‌های دیگر اعمال کرد (Ruppenhofer et al., 2010)، در این بخش قالب ادراکی را از قالب‌نت زبان انگلیسی برای اقتباس و معادل‌سازی کرده‌ایم.

^۹ این قانون برگرفته از اصل هم‌ریگی (inheritance) است که در آن قالبی از قالبی دیگر هم‌ریگ می‌شود یا به بیان دیگر، قالبی از قالب دیگر به ارث می‌برد.

یکی از مشخصه‌هایی که در این قالب، اهمیت بسیاری دارد، ارادی بودن یا غیرارادی بودن است. به این معنا که آیا بهره‌گیری از اعضای بدن برای ادراک چیزی در دنیای بیرون رویدادی ارادی بوده و یا اینکه به صورت غیرارادی رخ داده‌است. اگر ویژگی اراده را بر قالب ادراکی اعمال کنیم، دو قالب خواهیم داشت که عبارت اند از: قالب ادراکی-تجربی^۱، قالب ادراکی-فعال^۲ (Atkins, 1995). هر کدام از این دو به شکل زیر تعریف می‌شوند:

قالب ادراکی-تجربی: این قالب ادراکی، شامل واژه‌هایی است که در آن ادراک گرها تجربه ادراک چیزی را داشته‌اند، بدون اینکه قصد تجربه آن را داشته باشند. به همین دلیل، نقش ادراک گر در این حالت را ادراک گر-منفعل^۳ می‌نامیم. اگر قالب ادراکی-تجربی با قالب ادراکی-فعال مقایسه شود، مشاهده می‌شود که هر کدام دارای واژه‌هایی مجزا هستند. برای نمونه، در حالی که «دیدن» در قالب ادراکی-تجربی تعریف می‌شود، «نگاه کردن» در قالب ادراکی-فعال قرار می‌گیرد. همین مورد، برای حواس دیگر نیز درست است و هر یک از قالب‌ها واژه‌هایی جداگانه را در بر خواهند گرفت (English FrameNet, 2015).

قالب ادراکی-فعال: این قالب به گونه‌ای است که در آن ادراک گر به قصد ادراک چیزی به پدیده‌های اطراف خود با دقت می‌نگرد. به همین دلیل، ادراک گر در این قالب ادراک گر-عاملی^۴ نامیده می‌شود. اگر بخواهیم قالب ادراکی-فعال را با قالب ادراکی-تجربی مقایسه کنیم، آن‌گاه در پیوند با هر یک از این قالب‌ها، واژه‌های متفاوتی قرار خواهد گرفت (English FrameNet, 2015).

در هر قالب همانند قالب بازرگانی در بخش (۳-۱) مجموعه‌ای از عناصر قالبی نیز اشاره شده‌است. عناصر قالبی مربوط به قالب ادراکی به شکل زیر آمده‌اند (English FrameNet, 2015).

- ادراک گر^۵: شخصی که پدیده‌ای خاص را ادراک می‌کند. برای نمونه: «علی رضا را دید.»
- پدیده^۶: هویت یا پدیده‌ای است که ادراک گر توجه خود را به آن جلب کرده‌است. مانند: «علی رضا را دید.»
- عضو-بدن^۱: بخشی از بدن است که ادراک پدیده‌ها با آن انجام می‌شود. برای نمونه: «با چشمان خودم دیدم که دارد می‌رود.»

¹ perception-experience

² perception-active

³ perceiver-passive

⁴ perceiver-agentive

⁵ perceiver

⁶ phenomenon

- مسیر^۱: مسیری که ادراک‌گر از آن طریق پدیده‌ای را ادراک می‌کند و به جای ادراک‌گر اشاره می‌کند. مانند: «کاراگاه تمام **اطراف خیابان** را نگاه کرد.»
- مدت زمان^۲: مدت زمانی که صرف ادراک پدیده ویژه‌ای می‌شود. برای نمونه: «**چند لحظه** به آن‌ها نگاه کردم.»
- زمینه^۳: زمینه در حقیقت پس‌زمینه‌ای است که ادراک پدیده‌ای خاص در درون آن روی می‌دهد. مانند: «به ابرها در **پهنه آسمان** نگریستم.»
- شیوه^۴: شیوه‌ای که به پدیده‌ای خاص نگریسته می‌شود. برای نمونه: «با **دقت** متن را برانداز می‌کرد.»
- ابزار^۵: ابزاری که با استفاده از آن ادراک پدیده‌ای خاص روی می‌دهد. مانند: «با **میکروسکوپ** بافت را مشاهده کرد.»
- مکان^۶: مکانی که در آن ادراک پدیده‌ای روی می‌دهد. برای نمونه: «از **اتاقش** داشت ما را که کنار خیابان ایستاده بودیم، دید می‌زد.»
- حالت^۷: حالت مکان، فعالیت یا ویژگی‌های پدیده ادراک شده را توصیف می‌کند. مانند: «به مردی که در خیابان **می‌دوید** خیره شده بودم.»
- زمان^۸: زمانی که ادراک پدیده روی می‌دهد. برای نمونه: «**امشب** می‌توانید پدیده ماه‌گرفتگی را مشاهده کنید.»
- فاصله^۹: به فاصله ادراک‌گر از پدیده بازمی‌گردد. مانند: «از **فاصله دور** می‌توان آن را با چشمان غیر مسلح رؤیت کرد.»

هر یک از این عناصر قالبی، برای طبقه‌بندی واحدهای واژگانی زبان‌های موردبررسی پژوهش حاضر، به کار رفته شده‌اند و این افعال از دیدگاهی بینا‌زبانی بررسی می‌شوند.

¹ body-part

² direction

³ duration

⁴ ground

⁵ manner

⁶ means

⁷ place

⁸ state

⁹ time

¹⁰ distance

۴. روش پژوهش

۴.۱. جمع آوری داده‌ها

برای انجام پژوهش حاضر بر اساس معناشناسی قالبی، بیش از ۲۰ میلیون جمله نمونه، مورد استفاده قرار گرفته است. این حجم از داده‌ها به شیوه‌های گوناگون و از منبع‌های مختلف جمع آوری شده‌اند. داده‌های فارسی از پنج منبع عمده استخراج شده‌اند. نخست، دسته‌ای از داده‌های این پژوهش از دو پیکره عظیم بیجن خان (Bijan Khan et al., 2011) و پایگاه دادگان زبان فارسی (Assi, 2005) استخراج شده‌اند. دوم، متن‌های نوشتاری مشتمل بر برخی رمان‌های صادق هدایت، بزرگ علوی، صمد بهرنگی، نسیم خاکسار، فرخنده آقایی، مهشید امیرشاهی منبع دیگری برای جمع آوری داده‌ها بوده‌اند. سوم، داده‌های شنیداری از برخی مجموعه‌ها و فیلم‌های سینمایی به دست آمده‌اند. چهارم، برخی داده‌ها از فرهنگ‌های زبان فارسی همچون فرهنگ دهخدا (Deh Khoda, 1998)، فرهنگ طیفی (Fararuy, 2008)، فرهنگ سخن (Anvari, 2003)، فرهنگ معین (Moeen, 2010)، فرهنگ عمید (Amid, 2011) و فارس‌نت (Shams Fard et al., 2010) استخراج شده‌اند. پنجم، مابقی داده‌ها، اینترنتی هستند که به وسیله موتورهای جستجوی فارسی جو^۱، گرگر^۲ و گوگل^۳، از وب‌گاه‌ها و وبلاگ‌های اینترنتی استخراج شده‌اند. داده‌های زبان انگلیسی از پیکره ملی بریتانیا^۴ (British National Corpus, 2007) جمع آوری شده است. داده‌های زبان آلمانی از پیکره «اچ.چی.سی.سی»^۵ و «پیکره گسترده آلمانی»^۶ (Schmid, 1994) و های زبان فرانسه از پیکره «واژگان فرانسوی»^۷ (Lexique, 2001)، گردآوری شده‌اند.

۴.۲. مراحل انجام پژوهش

برای انجام این پژوهش، ابتدا فعل‌هایی که به حس دیداری وابسته‌اند، استخراج شده و بر اساس فرهنگ‌های موجود دسته‌بندی می‌شوند. این کار با بررسی واژه‌های ادراکی-دیداری در فرهنگ‌های زیر ممکن شده است:

- Oxford Advanced Learner's Dictionary (Hornby et al., 2000)
- Oxford Duden German Dictionary (Duden et al., 1980)
- Grand Dictionnaire universel du XIXe siècle (Larousse, 1867)

¹ parsijoo.ir

² gorgor.ir

³ google.com

⁴ British National Corpus

⁵ HGC

⁶ Huge German Corpus

⁷ Français Lexique

- فرهنگ سخن (Anvari, 2002)

باید توجه نمود که برای جستجوی این فعل‌ها، از فرهنگ‌های انگلیسی-فارسی، انگلیسی-آلمانی و انگلیسی-فرانسه استفاده شده که در زیر به این فرهنگ‌ها اشاره شده‌است:

- Millenium English Persian Dictionary (Haghshenas et al., 2005)
- The Concise Oxford-Duden German Dictionary (Clark & Thyen, 1998)
- The Oxford-Hachette French Dictionary (Corréard et al., 2001).

منبع دیگری که به طبقه‌بندی اولیه ما یاری رساند فارس‌نت (Shamsfard et al., 2010) و فرهنگ طیفی (Fararuy, 2008) بودند. گنج‌واژه‌های زیر نیز مورد استفاده قرار گرفتند:

- Oxford Concise Thesaurus (Haweker & Waite, 2007)
- The Cambridge French-English Thesaurus (Lamy, 1998)
- Swann's way (Webster's German Thesaurus Edition) (Proust, 2006)

در مرحله دوم، تفاوت‌های ظریف و دقیق میان هر یک از واژه‌ها در زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه بر اساس نمونه‌های پیکره با هم مقایسه می‌شوند، تا شاید بتوان فعل‌های موجود در هر یک از این زبان‌ها را با زبان فارسی مقایسه کرد. این تفاوت‌های واژگانی بر اساس معناشناسی قالبی انجام می‌گیرد و عناصر قالبی هر یک از افعال با هم مقایسه می‌شوند. در نهایت، با بهره‌گیری از ابزار رده‌شناختی، تصویری کلی از روابط مفهومی ارائه می‌شود. برای این مهم لازم است، با بهره‌گیری از دیدگاه‌های رده‌شناختی (Croft, 2003) فعل‌های دیداری را در زبان‌های مورد اشاره، به هم ارتباط دهیم. به این ترتیب، هدف از این مقاله، برقراری ارتباط بین قالب‌های معنایی، عناصر قالبی و واحدهای واژگانی است.

۵. تحلیل داده‌ها

در این بخش، ابتدا برخی معادل‌های پیشنهادی که معنای نزدیکی به هم دارند، در جدولی ارائه می‌شود و سپس این معادل‌ها با هم مقایسه می‌شوند. با توجه به اینکه همه این زبان‌ها در دسته زبان‌های هند و اروپایی قرار دارند، هدف پژوهش، بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های رفتاری این زبان‌ها در پیوند با قالب ادراکی است.

جدول ۲: معادل‌های تقریبی در چهار زبان فارسی، آلمانی، فرانسه و انگلیسی^۱

فارسی	آلمانی	فرانسه	انگلیسی
۱ دیدن	sehen*	voir	See
۲ نگاه کردن	ansehen*	regarder	look (at)
۳ تماشا کردن	zusehen*	X1,2	Watch
۴ مشاهده کردن	Beobachten	Observer	Observe
۵ X4	Bemerken	Remarquer	Notice
۶ نگریستن	Betrachten	X1,5	Behold
۷ X2	X2	considérer	view
۸ رؤیت کردن	Sichten	X19	sight
۹ خیره شدن	starren, anstarren	Dévisager	Stare
۱۰ X8	X9	X2	Gaze
۱۱ X2	glotzen, anglotzen	X2	gawk, gawp
۱۲ زل زدن	gaffen, angaffen	X2	Gape
۱۳ X9	X11	X2	Goggle
۱۴ چشم غره رفتن	X2	Foudroyer	Glare
۱۵ X14, 17	-	se renfrogner	Scowl
۱۶ X14	-	X2	Glower
۱۷ اخم کردن	-	-	Frown
۱۸ نظر/نگاه انداختن	flüchtig blicken	jeter un coup d'œil	Glance
۱۹ X18	X1	apercevoir, entrevoir	Glimpse
۲۰ X18, 21	Gucken	X18	Peep
۲۱ دید زدن	X20	X18	Peek
۲۲ X2	forschend ansehen	X2	Peer
۲۳ -	-	-	Squint
۲۴ دید زدن	Beäugeln	Reluquer	Ogle
۲۵ -	anzügllich grinsen	Lorgner	Leer
۲۶ -	Entdecken	Repérer	Spot
۲۷ ملاقات کردن	Besichtigen	Visiter	Visit
۲۸ شاهد بودن	-	Témoigner	Witness

^۱ از آنجائی که برای مقایسه واژه‌ها، نیازمند معیار اولیه‌ای هستیم، جدول (۲) را از فرهنگ‌های دوزبانه استخراج نموده‌ایم. در مورد جدول (۲) لازم است دو نکته در نظر گرفته شود. نخست اینکه، اگر واژه‌ای در زبان اول چندمعنا باشد. برای نمونه، «دیدن» معادل «see» آورده شده باشد، دیگر در معنای «نگاه کردن» آورده نشده است. زیرا در این حالت هم‌پوشانی معنایی بین «دیدن» و «look» بسیار کمتر از هم‌پوشانی میان «look» و «نگاه کردن» است. دوم اینکه، معناشناسی قالبی اعتقادی به وجود هم‌معنایی و معادل‌های بین‌زبانی ندارد. این رویکرد، نشان داده است که هر واژه مشخصه‌هایی دارد که تا اندازه بسیاری امکان هم‌پوشانی واژه‌ها در یک زبان و زبان دیگر را کاهش می‌دهد. جدول (۲)، به این منظور ارائه شده است که در نهایت نشان دهد این جدول به هیچ وجه بیانگر واقعیت نیست.

^۲ در هر یک از این موارد X به معنای جایگزینی است و عدد هر یک از موارد مطرح شده را در بر می‌گیرد.

۲۴۰ / نگاهی بین‌زبانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه ...

واژه «دیدن»، در زبان فارسی برای بیان صحنه‌ای به کار می‌رود که در آن ادراک‌گر، پدیده‌ای را به صورت غیرارادی ادراک می‌کند. همچنین ادراک‌گر از آن برای این عمل از عضو-بدن (چشم) استفاده می‌کند، این واژه در زیر قالب ادراکی-دیداری قرار می‌گیرد. برای مقایسه این فعل با زبان‌های دیگر نمونه‌های (۵) آورده شده‌است.

5. a) [John_{Perceiver}] saw [the sparrow_{Phenomenon}]. انگلیسی

b) [Je_{Perceiver}] vois [ma mère_{Phenomenon}] [là-bas_{Place}].
I see my mother there فرانسه

مادرم را آن‌جا می‌بینم

c) [Ich_{Perceiver}] sehe [den Apfel_{Phenomenon}].
I see the apple آلمانی

سیب را می‌بینم

در همه زبان‌های مورد بررسی، فعل «دیدن» به همراه موارد موجود در نمونه (۵)، همگی در قالب ادراکی-تجربی به کار می‌روند و نیازمند ادراک‌گر-منفعلی هستند که پدیده را به صورت غیر ارادی ادراک کند. از این نظر، هر چهار زبان منفعل بودن ادراک‌گر را مقوله‌بندی کرده‌اند. اما فعل «دیدن» و معادل‌های فرضی آن در جدول (۲) چندمعنا هستند و به معانی دیگری نیز به کار می‌روند.

جدول ۳: چندمعنایی واژه «دیدن» و معادل‌های تقریبی آن در محدوده قالب ادراکی

انگلیسی	فرانسه	آلمانی	فارسی	مفهوم
√	√	√	√	تماشا کردن
√	√	√	√	ملاقات کردن
√			√	شاهد بودن
			√	مشاهده کردن

همان‌طور که در جدول (۳) مشاهده می‌شود، هر یک از زبان‌ها، علاوه بر مفهوم ادراک-تجربی-دیداری، برخی از مفاهیم دیگری که در قالب ادراک-فعال-دیداری قرار می‌گیرند، را نیز مقوله‌بندی کرده‌اند. این زبان‌ها مشخص کرده‌اند که آیا ادراک‌گر به قصد به پدیده‌ای خاص می‌نگرد، یا اینکه ادراک پدیده مورد نظر ارادی نبوده‌است. نمونه‌های (۶) این نکته را بیشتر روشن می‌کنند.

6. a) [She_{Perceiver}] looked at [me_{Phenomenon}] and smiled. انگلیسی

b) [II_{Perceiver}] [me_{phenomenon}] **regard** [tout les temps_{Time}].
I me look at all the time

فرانسه

او مدام مرا نگاه می‌کند.

c) [Ich_{Perceiver}] **sehe** [dich_{Phenomenon}] **an**.
I look you at

آلمانی

من به تو نگاه می‌کنم.

هر یک از این زبان‌ها، همانند زبان فارسی تفاوت بین «دیدن» و «نگاه کردن» را از یکدیگر تمایز داده‌اند. در مورد زبان آلمانی لازم است به این نکته اشاره شود که واژه «*ansehen*» به معنای «به چشمان کسی نگاه کردن» به کار رفته است و معنای آن همانند دیگر زبان‌های اشاره شده، گسترده نیست. به نظر می‌رسد، شم زبانی برخی آلمانی‌زبانان کاربرد این واژه به همراه پدیده غیرانسانی را نمی‌پذیرد، با این وجود عده‌ای آن را به کار می‌برند.

7. Ich habe das Bild **angesehen**

I have image look

من به تصویر نگاه کردم.

همچنین، برای طولانی‌تر کردن مدت زمان «نگاه کردن» از ضمایر انعکاسی استفاده می‌شود. علاوه بر نگاه کردن، فعل‌های «*ansehen*» در زبان آلمانی و «*regarder*» در زبان فرانسه، به معنای «تماشا کردن» به کار رفته‌اند. در حالی که زبان‌های انگلیسی و فارسی، مفهوم «مسرور بودن» و «مدت زمان بیشتر» را برای صحنه مورد نظر مقوله‌بندی کرده‌اند. زبان آلمانی برای بیان «تماشا کردن» به فعل «دیدن» پیشوند /zu-/ افزوده و /zusehen/ را ساخته است. زبان‌های فارسی و فرانسه از واژه «دیدن/voir» و هم از «نگاه کردن/regarder» برای بیان مفهوم «تماشا کردن» بهره برده‌اند. برای نمونه، جمله «دارم فیلم/تلویزیون/فوتبال می‌بینم» به صورت کلی و «دارم تلویزیون/فوتبال نگاه می‌کنم» بیشتر در رابطه با تلویزیون به کار می‌رود. همچنین، پاره‌گفته «آن‌ها دارند تلویزیون/فوتبال/فیلم تماشا می‌کنند» هم بیانگر سبک رسمی و هم بیانگر مسرت و شادی ادراک‌گر به هنگام تماشای پدیده است.

در زبان فرانسه، کاربرد «voir» یا «regarder» به معنای «تماشا کردن» به این بستگی دارد که آیا پدیده مورد نظر سینما و فیلم در سینما است و یا فیلم در تلویزیون. این ویژگی در نمونه‌های (۸) مشاهده می‌شود.

8. a) On va **voir** un film au cinéma.
They go to see a film on cinema

قصد دارند در سینما یک فیلم ببینند.

b) On **regarde** un film à la télévision.
They look at a film in the television

۲۴۲ / نگاهی بینابانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه ...

آن‌ها از تلویزیون فیلم نگاه می‌کنند.

c) On **regarde** la télévision.

در مورد نخست، اگر تماشای فیلم در سینما باشد همراه با «voir» بیان می‌شود، اگر تماشای فیلم از تلویزیون یا خود تلویزیون مورد نظر باشد از فعل «regarder» استفاده می‌شود. به این ترتیب، فرانسه واژه مستقلی برای «تماشا کردن» ندارد.

از سوی دیگر زبان آلمانی برای بیان مفاهیم مختلف به فعل «sehen» پیشوندهای ویژه‌ای می‌افزاید. برای نمونه، برای فعل «تماشا کردن»، پیشوند /-zu/ و برای نگاه کردن /-an/ افزوده که در حالت صرفی این پیشوندها نقش حرف اضافه به خود می‌گیرند و معمولاً در پایان جمله ظاهر می‌شوند.

9. a) Ich **sehe** mir einen Film **an**.

I see me a film at

من فیلم نگاه می‌کنم.

b) Ich sehe dir zu

I see you at

من تو را تماشا می‌کنم.

باید توجه نمود که «zusehen» فقط برای تماشا کردن شخص ویژه‌ای به کار برده می‌شود. برای زبان آلمانی لازم است بین سه فعل دیگر یعنی «zuschauen»، «anschauen» و «schauen» تمایز نهیم. فعل «schauen» در حالت لازم به معنای «نگاه کردن» به کار می‌رود؛ «anschauen» در حالت گذرا به معنای «نگاه کردن» به کار می‌رود؛ و فعل «zuschauen» در حالت گذرا همراه پدیده‌هایی همچون سینما، فیلم و تلویزیون و مسابقه به معنای «تماشا کردن» به کار می‌رود. این نکته‌ها در نمونه‌های (۱۰) نشان داده شده‌اند.

10. a) Ich **schaue** nach links.

I look to left

به (سمت) چپ نگاه می‌کنم.

b) Ich **schaue** mir die Sterne am Himmel **an**

I look me the stars on the heaven at

به ستاره‌های آسمان نگاه می‌کنم.

c) Ich **schaue** bei dem Spiel **zu**.

I look at the game to

من بازی را تماشا می‌کنم.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، فعل‌های زبان آلمانی قواعد گوناگونی از زبان‌های دیگر اقتباس کرده و مقوله‌بندی‌های معنایی و دستوری و صرفی، هم‌زمان بر انتخاب واژه‌های به کار رفته تأثیر می‌گذارد.

فعل «مشاهده کردن»، با دقت انجام می‌گیرد و در آن ادراک گر-عاملی نه فقط عمل را با دقت انجام می‌دهد، بلکه بر انجام آن تسلط دارد و برای دریافت یا فهمیدن چیزی به پدیده مورد نظر نگاه می‌کند. مشاهده در زبان فارسی برگرفته از عربی است و به ادراک دیداری بازمی‌گردد. باید دید معادل‌های این فعل در زبان‌های دیگر چگونه به کار می‌روند.

11. a) [The police_{Perceiver}] **observed** [a man_{Phenomenon}] [enter_{State}] [the bank_{Place}]. انگلیسی

b) **Observez** [au microscope_{Direction}] [une bactérie_{Phenomenon}]. فرانسه
Observe through microscope a bacteria
باکتری را با میکروسکوپ مشاهده کنید.

c) [Jemand_{Perceiver}] **beobachtet** [mich_{Phenomenon}] [auf Schritt und Tritt_{Place}]. آلمانی
someone observes me on step and tread

یکی همه جا من را مشاهده می‌کند (تحت نظر دارد).

از جمله‌های پیکره روشن است که واژه «observe» در زبان انگلیسی با خود، مفهوم «نظارت کردن و احاطه داشتن» را در بر دارد، به طوری که از واژه «observer» معنای «ناظر»، مشتق می‌شود؛ از این رو، این واژه اندکی با واژه «مشاهده کردن» در زبان فارسی تفاوت دارد. در یکی از مقاله‌هایی که در مورد شرلوک هولمز^۱ نوشته شده، آمده است «just see, don't observe» که تأکیدی بر دقت بالای مشاهده در فعل «observe» دارد.

در زبان فرانسه «observer» در مقایسه با «regarder» با دقت و نظارت بیشتری بر روی پدیده مورد نظر انجام می‌گیرد. همچنین، «beobachten» در زبان آلمانی مشاهده کردن پدیده‌ای ویژه و حتی مطالعه بر روی آن است؛ بنابراین بیشتر معادل «مشاهده کردن» است تا «تماشا کردن» و حتی ابزارهای دقیق‌تر برای مشاهده پدیده‌ها را به صورت ضمنی در بر دارد. در نمونه‌های (۱۲) معنای ضمنی «زیر نظر گرفتن» را می‌توان جست‌وجو کرد.

12. a) Marie ist im Krankenhaus zur **Beobachtung**
Marie is in hospital to observing

ماری برای نظارت در بیمارستان است.

b) Ich werde meinen Nachbarn **beobachten**, ich glaube er stiehlt meine äpfel
I will think neighbours observe I believe he steals mine apple

همسایه را تحت نظر گرفته‌ام، فکر می‌کنم سیب‌های ما را می‌دزدد.

مورد دیگر، فعل «notice» است که برای آن در زبان فارسی معادل دقیقی وجود ندارد و تا حدودی با فعل «observe» تفاوت دارد. فعل «notice» به معنای آن است که ادراک‌گر از طریق دیدن، شنیدن یا احساس کردن چیزی دریابد که پدیده‌ای در حال روی دادن است یا وجود دارد.

¹ Sherlock Holmes

۲۴۴ / نگاهی بینابانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه ...

در حالی که، فعل «observe» به صورت رسمی به کار می‌رود و به معنای مشاهده چیزی یا مطالعه آن است. در زبان فرانسه، واژه «remarquer» به معنای با دقت به چیزی نگاه کردن و در مورد آن اطلاعات جمع‌آوری کردن است. در صورتی که واژه «observer» به معنای به چیزی نگاه کردن است که در مورد آن قضاوت شود. همچنین، می‌توان با استفاده از «observer» کردن چیزی، آن را «remarquer» کرد اما بر عکس آن درست نیست. نمونه (۱۳) این مورد را نشان می‌دهد.

13. Lorsqu'on parle de soi, on s'observe et on se fait remarquer.
When we speak of self, we observe and we do notice

وقتی در مورد خودمان صحبت می‌کنیم، خودمان را مشاهده کرده و در مورد خودمان

اطلاعات جمع می‌کنیم

از سوی دیگر، «نگریستن» و «behold» افعال ادراکی-فعال هستند و نیازمند ادراک گر-عاملی هستند. تنها تفاوتی که بین «نگریستن» و «نگاه کردن» در زبان فارسی وجود دارد، به ادبی بودن مورد نخست بازمی‌گردد. مورد دوم نیز به صورت خنثی به کار برده می‌شود. فعل «نگریستن» معمولاً نگاهی شاعرانه را تداعی می‌کند که گاهی اوقات معنای استعاری و مجازی به خود می‌گیرد.

۱۴. الف) باید به این جماعت به دید دیگری نگریست، نه از نظر افزایش تولید... (روزنامه همشهری)

ب) نخست دیرزمانی در او نگریستم/چندان که چون نظر از وی بازگرفتم/ در پیرامون من/همه چیزی/به هیأت او درآمده بود (احمد شاملو).

واژه «behold» با دقت اتفاق می‌افتد و معمولاً برای دیدن چیزی که ستودنی است به کار می‌رود و ادراک گر با تعجب و دقت نگاه می‌کند و چشم‌ها با لذت به تمام اطراف می‌چرخند (Trustler, 1766).

15. a) "The wrath of an angry woman is something to **behold**," Dean muttered.
b) Lo, **behold** the great evil adventure that fell that Saturday.

فعل دیگر «view» در زبان انگلیسی است که بر پایه آن، با دقت و علاقه به پدیده نگریسته می‌شود. همچنین چشم‌ها به اطراف می‌چرخند تا پدیده را ببینند (Trustler, 1766). همین در مورد واژه «considérer» که با دقت و مدتی طولانی روی می‌دهد، درست است. این واژه، گاهی در فارسی معنای پنداشتن یا فکر کردن به خود می‌گیرد، در حالی که در فرانسه در قالب ادراکی-فعال قرار می‌گیرد.

16. a) People can also **view** the garden by appointment.

b) Only they have had the chance to **view** the Earth from this unique vantage point –until now.

انگلیسی

c) Je **considère** mes amis comme des membres de ma famille.
I view my friends like the members of my family

فرانسه

به دوستانم به چشم اعضای خانواده نگاه می‌کنم.

فعل «sight» به معنای دیدن چیزی از دوردست یا دیدن چیزی که به دنبال آن بوده‌اید، به کار می‌رود. در پیوند با فعل «sight»، اگر در مکان ویژه‌ای باشید و جای شما مشخص باشد، آنگاه خواهید دید که پدیده‌ها ظاهر می‌شوند و سپس ناپدید می‌شوند؛ در حالی که در «view» پدیده‌ها و اشیاء بسیاری را خواهید دید. فعل «رؤیت کردن»، در زبان فارسی برخلاف ادعای فرهنگ‌ها معادل «دیدن» و «مشاهده کردن» نیست، بلکه به معنای دیدن پدیده‌ای است که از نظرها پنهان است. این فعل گاهی برای رؤیت هلال ماه به کار می‌رود، یا چیزی که به مدت کوتاهی دیده شده و سپس از دیده‌ها پنهان شده است. این فعل گاهی به شوخی، ممکن است به کار رود. برای نمونه، در پاره گفته «چه عجب شما رو رؤیت کردیم» که گوینده منظورش سختی یافتن شخص مورد نظر است. در زبان آلمانی نیز «sichten» به معنای دیدن چیزی از فاصله دور به کار می‌رود. همان طور که در مثال (17b) مشاهده می‌شود، فعل «sichten» در زبان آلمانی و «sight» در زبان انگلیسی به معنای انتظار برای دیدن چیزی خاص به کار می‌روند. در فارسی هم این انتظار و فاصله از پدیده در بسیاری از بافت‌ها مشاهده می‌شود.

17. a) [After twelve days_{Time}] [at sea_{Location}], [They_{Perceiver}] **Sighted** [land_{Phenomenon}]

انگلیسی

b) [Am zehnten Tag_{Time}] sichteten [sie_{Perceiver}] [eine Insel_{Phenomenon}].

tenth day sight they an Island

آلمانی

پس از ده روز آن‌ها جزیره‌ای را رؤیت کردند.

گروهی از فعل‌ها، بر نگاه بسیار طولانی و حالت چشم‌ها دلالت می‌کنند. فعل «خیره شدن»، فعلی خنثی است و هم عروض معنایی^۱ مثبت (خیره‌کننده) و هم منفی (خیره‌سر) دارد. این مورد در نمونه (۱۸) برای زبان‌های انگلیسی و آلمانی آورده شده است.

^۱ عروض معنایی عبارت است باهم آبی واژه‌ای خاص با واژه‌هایی که معمولاً مثبت یا منفی هستند (Sinclair, 1991).

۲۴۶ / نگاهی بین‌زبانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه ...

18. a) [She_{Perceiver}] **stared** [at the page_{Phenomenon}] [for several minutes_{Time}] trying to understand.

انگلیسی

b) [Der Neffe_{Perceiver}] **starrte** an [die Wand_{Phenomenon}] auf welche sein Onkel kletterte

آلمانی

the nephew stared at the wall on which be uncle climbed

خواهرزاده به دیواری که عمویش از آن بالا می‌رفت خیره شده بود.

c) Ma mère me reprochait souvent de **dévisager** les gens.
My mother me reproached often from stare the people

فرانسه

مادرم همیشه مرا سرزنش می‌کرد و می‌گفت که خیره شدن به دیگران مؤدبانه نیست.

در زبان انگلیسی فعل «stare» نگاهی مستقیم به شخصی یا چیزی برای مدتی طولانی است، بدون اینکه با چرخش چشم‌ها همراه باشد؛ در حالی که، «gaze» نگاهی طولانی به چیزی یا کسی است که با عشق و لذت بسیار همراه باشد. از جنبهٔ سبکی، فعل «gaze» با گونهٔ نوشتاری به کار می‌رود (English FrameNet, 2015). در زبان فرانسه، «dévisager» به معنای ثابت کردن نگاه بر روی کسی یا چیز خاصی است. مفهوم فعل «starren» در زبان آلمانی به ثابت شدن چشم‌ها بر روی چیزی یا کسی برای مدتی طولانی است.

در زبان انگلیسی «gawk» به معنای احمقانه نگاه کردن و خیره شدن است، در حالی که، در انگلیسی بریتانیایی «gawp» این معنا را می‌رساند (Hornby et al., 2000; English FrameNet, 2015). در زبان آلمانی «glotzen» واژه‌ای عامیانه به معنای با حالتی احمقانه نگاه کردن و خیره شدن است. در زبان فرانسه، برای همین معنا بر روی باز بودن دهان تأکید شده و ترکیب «regarder bouche bée» به کار می‌رود و بیشتر بر روی تعجب شخص بیننده تأکید دارد.

19. a) Don't sit there **gawking** like that – give me a hand (Lamy, 1998).

انگلیسی

b) don't **gawp** at me like that (Hornby et al., 2000).

c) **Glutz** nicht so blöd!
Gawk not so stupid

آلمانی

مثل احمق‌ها نگاه نکن.

d) Elle m'a regardé bouche bée.
She me-have looked mouth open

فرانسه

با تعجب به من خیره شده بود.

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که کاربرد این واژه‌ها در هر زبان با زبان دیگر تفاوت دارند. در زبان فارسی نیز پاره گفته «بروبر نگاه کردن» به کار می‌رود. داده‌ها نشان می‌دهند که «بروبر نگاه کردن» در برخی از بافت‌ها به جای «عمل فقط نگاه کردن» به کار می‌رود. در این وضعیت، جمله «چرا بروبر منو نگاه می‌کنی» انتقادی است به انجام ندادن کنشی ویژه و فقط خیره شدن به پدیده. همچنین، در مجموعه‌ای تلویزیونی مشاهده شد که گوینده در پاسخ به دخترش که خود را خجالتی می‌دانست، پاسخ داد که «تو که بزدی تو چشمهام، کو خجالت؟». این جمله و برخی جمله‌های دیگر نشان می‌دهند که «بروبر نگاه کردن» معنای گستاخانه را هم با خود به همراه دارد. از سوی دیگر، در زبان انگلیسی «gape»، به معنای خیره شدن با دهان باز است، هنگامی که شخص شگفت‌زده است. در زبان آلمانی، «gaffen» خیره شدن با دهان باز و چشمان گرد شده را می‌رساند. این در حالی است که «زل زدن» در زبان فارسی به صورت پیوسته و طولانی به چیزی نگریستن است و بیشتر در اثر شگفتی روی می‌دهد. «زل زدن» برخلاف «خیره شدن» معنای حالت چشم‌ها را با خود به همراه ندارد. همچنین، فعل «goggle» در زبان انگلیسی به معنای «با چشمان ورقلمبیده نگاه کردن» است و بیشتر به حالت چشم‌ها اشاره می‌کند. این مفهوم در زبان‌های دیگر بیشتر توصیف می‌شود تا اینکه واژه‌ای مستقل برای آن وجود داشته باشد.

20. a) Because we knew Jim had never been to metropolitan area, we انگلیسی
expected him to **gape** at the giant skyscrapers.

b) The cathedral was full of **goggling** tourists.

c) Also **sitzt nicht und gafft**, an die Arbeit!

So sit not and gape at the work آلمانی

فقط نشین و به من زل بزن، بیا کار کن.

گروهی از فعل‌ها هستند که بر حالت چشم‌ها تأکید می‌کنند و در این موارد بر خشمی که از چشمان می‌تراود، اشاره دارند. در این گروه از فعل‌ها، هدف ادراک‌گر، ادراک پدیده‌ای خاص نیست، بلکه هدف، بیشتر دیده شدن خشمی است که در صورت وی نمایان شده‌است. در زبان انگلیسی «glare» به معنای با خشم نگاه کردن به کار می‌رود؛ «glower» خیره شدن همراه با خشم را تداعی می‌کند. آنچه از نمونه‌های (۲۱) برمی‌آید، کاربردهای مشابه آن‌ها است با این تفاوت که در «glower» خشونت بیشتری نمایان می‌شود.

21. a) “That’s not funny” she said, turning to **glare** at him.

b) I looked at her and she **glared** furiously back (Hornby et al., 2000).

c) She juttred her chin out aggressively as she **glowered** back at him.

در زبان فرانسه، «foudroyer» به معنای نگاه ترسناک، خشم‌آلود و تحقیرآمیز است. اگر بخواهیم ریشه‌یابی کنیم «foudre» را به معنای «صاعقه» خواهیم یافت، صاعقه‌ای که از چشمان کسی بر پدیده نواخته می‌شود؛ «se refroger» به معنای نشان دادن نارضایتی با استفاده از در هم کشیدن ابروها است. حالتی که در آن ابروها در هم کشیده می‌شود تا فقط نارضایتی نشان داده شود و با استفاده از ترکیب «froncer les sourcils» بیان می‌شود. در زبان آلمانی، این موارد با استفاده از ترکیب «böse anschauen» برای بیان نگاه خشم‌آلود استفاده می‌شود. در حقیقت «böse» هم به معنای خشم و هم به معنای شریر است و این ترکیب معنای نگاه کردنی خشم‌آلود را می‌رساند.

22. a) Elle le foudraya du regard. فرانسه
She him blast of look

با خشم به او نگاه می‌کرد.

b) Und es ist mir egal ob mich auf dem آلمانی
And it is to me no matter if me on the
Nachhauseweg die Kühe... böse anschauen.
Way home the cows evil look

برایم مهم نیست اگر هر گاوی در راه خانه نگاه شریر به من بیندازد.

در زبان فارسی، «چشم غره رفتن»، غرشی است که از چشمان می‌تراود؛ «چپ‌چپ نگاه کردن» هم صورتی است که در آن حالت چشم‌ها تغییر می‌کند و در آن نگاه به صورت مستقیم نیست. عمل ادراک دیداری در برخی از فعل‌ها در مدت‌زمان کوتاهی روی می‌دهد. در زبان انگلیسی، از قالب‌نت زبان انگلیسی و نمونه‌های (۲۳) روشن است که «glance» به معنای «به قصد و سریع به کسی یا چیزی نگاه انداختن و سپس صورت را برگرداندن» است؛ «glimpse» به معنای «بدون قصد قبلی سریع به کسی یا چیزی نگاه انداختن»؛ «peep» بیشتر در انگلیسی بریتانیایی به کار می‌رود و معنای «سریع و مخفیانه، از مکانی که قابل دیدن نیست، به کسی یا چیزی نگاه انداختن» می‌دهد؛ و «peek» بیشتر در انگلیسی آمریکایی به کار می‌رود و همان معنای «peep» را دارد.

23. a) A list was always made on these occasions and Pascoe **glanced** quickly down it.
b) After taking a sip, he **glanced** across to where she was sitting.
c) We **glimpsed** the ruined abbey from the windows of the train (Lamy, 1998).
d) But you mustn't **peek** at my feet like that, poor horrible ugly deformed things.
e) Dot took a chance **peek** in through the crack between where the two doors meet.
f) Although he was forbidden to get out of bed he sneaked over every evening and **peeped** out, unable to resist looking.
g) She trotted into the living room, where three bridge tables had already been set out, and **peeped** through the picture window.

در زبان فرانسه، «jeter un coup d'œil»، همانند فارسی، با پرتاب کردن نگاه در کسری از زمان همراه است که بیانگر کوتاهی و مختصر بودن نگاه است. در این زبان، «apercevoir» به معنای

دیدن سریع و مختصر شخصی یا چیزی است که کوچک است و در دوردست قرار دارد. از ریشه‌یابی این واژه می‌توان دریافت که «aperçu» به معنای مختصر و سریع است و «voir» هم به معنای «دیدن» است. «entrevoir» به معنای «دیدن سریع و مختصر شخصی یا چیزی با حالت گیجی و ابهام» است. از ریشه‌یابی آن می‌توان به «entre» به معنای «همدیگر» و «voir» به معنای دیدن دست یافت که البته این پاره‌گفته ریشه «interview» نیز هست. در زبان آلمانی، دزدکی بودن نگاه با استفاده از واژه «flüchtling» در ترکیب با «blicken» استفاده می‌شود.

24. a) j'ai aperçu Sandrine à la soirée de Marc hier soir. فرانسه
I have glanced Sandrine at the party of Marc last night
من ساندترین را شب گذشته به طور ناگهانی در مهمانی مارک دیدم.

در زبان فارسی، «نظرانداختن» عملی کوتاه است که به وسیله فعل سبک لحظه‌ای «انداختن» لحظه‌ای شده است. «دید زدن» نیز عملی را تداعی می‌کند که به صورت مخفیانه بوده است. در زبان انگلیسی، «peer» به معنای «با دقت چیزی را نگاه کردن تا آن را آشکارا دیدن» به کار می‌رود. در زبان فرانسه، همین مفهوم با استفاده از ترکیب «regarder attentivement» به معنای «با دقت نگاه کردن» به کار می‌رود. در زبان آلمانی، ترکیب «forschend ansehen» به معنای «نگاهی جستجوگرانه که با دقت انجام می‌گیرد» است. در زبان فارسی، از ترکیب‌هایی مانند «با دقت نگاه کردن» استفاده می‌شود. فعل «squint» در زبان انگلیسی معادل حالتی است که در آن شخص در معرض آفتاب قرار می‌گیرد و چشم‌های خود را تنگ می‌کند تا بتواند اطراف را بهتر ببیند. این موقعیت در زبان فرانسه با استفاده از عبارت «plisser les yeux» بیان می‌شود.

برخی از ساختارها بیشتر به نگاه شهوانی وابسته هستند. در زبان فارسی، «دید زدن» برابر با حالتی است که ادراک گر، بیشتر اوقات به قصد لذت شهوانی به اطراف نگاه می‌کند. در این زبان، «چشم‌چرانی کردن» حالتی را توصیف می‌کند که در آن ادراک گر به شخص خاصی نگاه نمی‌کند، بلکه به طور کلی به زن‌ها نگاه می‌کند. در زبان انگلیسی، «ogle» نگاهی بسیار سنگین است که بیانگر شهوت نیز هست؛ فعل «leer» نیز نگاه یا لبخندی نامطلوب است که شریب بودن یا شهوانی بودن نگاه را نشان می‌دهد. در زبان فرانسه، «lorgner» به معنای «با قصد و نیت خاصی به چیزی نگاه کردن» است که از آن جمله می‌توان به قصد لذت چشمی نیز اشاره کرد و «reluquer» به معنای «با دقت و کنجکاوانه به چیزی نگریستن» است. در زبان آلمانی، «beäugeln» فعلی است که نشانگر دقتی است که شخص به هنگام دیدن چیزی دارد. همچنین، ممکن است ترکیب «anzüglich grinsen» یعنی کنجکاوانه نگاه کردن به کار رود.

فعل «spot» در زبان انگلیسی معادل «دیدن شخص یا چیزی به سختی یا به صورت ناگهانی» است. در زبان فرانسه، «repérer» معادل «جستجو و یافتن شخصی یا چیزی» است. در زبان آلمانی، «entdecken» یعنی کشف چیزی ناشناس و یافتن آن به صورت ناخواسته. در زبان فارسی، فعل «ملاقات کردن» عملی دوجانبه است که در آن دو شخص یکدیگر را ادراک می‌کنند؛ «بازدید کردن» در مقابل، ممکن است ادراک پدیده‌ای جاندار یا بی‌جان باشد. «دیدن کردن» معادل دیدن پدیده‌ای است و بیشتر در موقعیت رسمی به کار می‌رود. در زبان انگلیسی، «visit» معادل «رفتن و دیدن کردن از شخص یا چیزی» است (Hornby et al., 2000). در زبان فرانسه، «visiter» معادل «با دقت به بخش‌های یک مکان نگاه کردن» است (Larousse, 1867). در زبان آلمانی، فعل «besichtigen» برابر «دیدن کردن از مکانی همانند آپارتمان، قلعه، شهر و موارد مشابه» است (Clark & Thyen, 1998). از سوی دیگر، «شاهد بودن» و «witness» به معنای آن است که ادراک‌گر نظاره‌گر رویداد چیزی مانند تصادف، قتل و مواردی از این قبیل باشد. در زبان فرانسه، «témoigner» معادل نظاره‌گر بودن پدیده‌ای خاص است و بیشتر در بافت دادگاه به کار می‌رود. باید توجه نمود که جدول (۲) بر اساس واژه‌های زبان انگلیسی تنظیم شده‌است؛ از این رو، ممکن است در زبان‌های فرانسه، آلمانی و فارسی واژه‌هایی وجود داشته باشد که معادل واژگانی مناسبی در زبان انگلیسی نداشته باشند. برای نمونه، برای فعل «ملاحظه کردن» در زبان فارسی معادل مناسبی که هم معنای ادراکی و هم لحاظ کردن داشته باشد، یافت نشد. نزدیک‌ترین معادل فعل «consider» است که معنای «لحاظ کردن» دارد. در زبان آلمانی فعل‌های «spähen» و «lugen» معادل دقیقی در زبان انگلیسی یا فرانسه ندارند.

۶. بحث و بررسی داده‌ها

در این پژوهش، با در نظر گرفتن قالب ادراکی-دیداری واحدهای واژگانی موجود از نظر هم‌معنایی نزدیک با هم مقایسه شده‌اند. واحدهای واژگانی در زبان‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسه و فارسی با هم مقایسه شده‌اند و تفاوت‌های آن‌ها بررسی شد. از سوی دیگر، اینکه همگی واحدهای واژگانی در قالب ادراکی-دیداری قرار می‌گیرند، بیانگر ویژگی مشترکی است که نیازمند تعریف صحنه‌ای مرکزی است. به این ترتیب، با در نظر گرفتن معناشناسی قالبی برای پژوهش‌های رده‌شناختی، هم‌زمان هم شباهت‌های بنیادین در نظر گرفته می‌شود و هم تفاوت‌های عمیق ظاهر می‌گردند. از دیدگاه بیازبانی، بیکر (Baker, 1999) به بررسی چندمعنایی واژه «دیدن» در زبان‌های انگلیسی، آلمانی و ژاپنی پرداخته‌است، اما هم‌معنایی نزدیک واژه‌ها در قالب ادراکی-دیداری را

بررسی نکرده‌است. همچنین، آتکینز (Atkins, 1994) واژه‌های دیداری را در زبان انگلیسی از جنبه هم‌معنایی نزدیک بررسی کرده، اما نگاهی بینابانی به آن نداشته‌است. از سوی دیگر، فیلمور و آتکینز (Fillmore & Atkins, 2000) به مقایسه چندمعنایی واژه «crawl» در زبان انگلیسی پرداخته و آن را با «ramper» در زبان فرانسه مقایسه کرده‌اند؛ اما آن‌ها نیز از مترادف نزدیک غافل بوده‌اند. برای بررسی بینابانی هم‌معنایی نزدیک واحدهای واژگانی در قالب ادراکی-دیداری به طور خلاصه می‌توان عناصر قالبی اراده، دقت، هدفمندی، کنترل‌شده، فاصله، سبک، مدت‌زمان و عروض معنایی را در نظر گرفت.

جدول ۴. تفکیک رده‌شناختی مترادف نزدیک افعال دیداری^۱

زبان	فعل	آرادی	و:	هدفمندی	کنترل‌شده	فاصله	سبک	مدت‌زمان	عروض معنایی
فارسی	دیدن ۱	x					خنثی		
انگلیسی	See1	x					خنثی		
فرانسه	Voir1	x					خنثی		
آلمانی	Sehen1	x					خنثی		
فارسی	نگاه کردن ۱	✓					خنثی		
	دیدن ۲	✓					غیررسمی		
	نگریستن	✓					ادبی		مثبت
انگلیسی	Look	✓					خنثی		
	See2	✓					غیررسمی		
	Behold	✓					ادبی		مثبت
فرانسه	Regarder1	✓					خنثی		
	Voir2	✓					غیررسمی		
آلمانی	Schauen	✓					گوشی		
	Sehen2	✓					غیررسمی		
	Ansehen	✓	✓	✓			خنثی		مثبت
	Anschauen	✓					گوشی		
	Betrachten	✓					ادبی		مثبت
فارسی	تماشا کردن	✓		✓			رسمی		مثبت
	دیدن ۳	✓		✓			غیررسمی		مثبت
	نگاه کردن ۲	✓		✓			غیررسمی		مثبت
انگلیسی	Watch	✓	✓	✓			خنثی		مثبت
	See3	✓		✓			غیررسمی		مثبت
فرانسه	Voir3	✓		✓			خنثی		مثبت
	Regarder2	✓		✓			خنثی		مثبت
آلمانی	Zusehen	✓		✓			خنثی		مثبت
	Sehen3	✓		✓			غیررسمی		مثبت

^۱ عروض معنایی در این جدول، بر اساس باهم آبی واحد واژگانی ادراکی با واژه‌های مثبت و منفی تعیین شده‌است.

عروض معنایی	مدت زمان	سبک	فاصله	کثیرالضربه	هم‌فونی	ژ:	آر:	فعل	زبان
		رسمی		✓	✓	✓	✓	مشاهده کردن	فارسی
		غیررسمی				✓	✓	دیدن ۴	
		رسمی		✓	✓	✓	✓	Observe	انگلیسی
		رسمی		✓	✓	✓	✓	Observer	فرانسه
		رسمی		✓	✓	✓	✓	Beobachten	آلمانی
مثبت	کوتاه	رسمی	زیاد		✓		✓	رؤیت کردن	فارسی
مثبت	زیاد	رسمی	زیاد	✓	✓	✓	✓	رصد کردن	
	کوتاه	رسمی			✓			Sight	انگلیسی
	کوتاه	رسمی			✓			Vue	فرانسه
	زیاد	رسمی			✓	✓	✓	خیره شدن	فارسی
منفی	زیاد	غیررسمی			✓	✓	✓	زل زدن	
	زیاد	رسمی			✓	✓	✓	Stare	انگلیسی
منفی	زیاد	خنثی			✓	✓	✓	Gaze	
منفی	زیاد	خنثی			✓	✓	✓	Devisager	فرانسه
منفی	زیاد	خنثی			✓	✓	✓	Starren	آلمانی
منفی	زیاد	غیررسمی			✓	✓	✓	بروبر نگاه کردن	فارسی
منفی	زیاد	غیررسمی			✓	✓	✓	Gawk	انگلیسی
منفی	زیاد	بریتانیایی			✓	✓	✓	Gawp	
منفی	زیاد	غیررسمی			✓	✓	✓	Glutzen	آلمانی
	کوتاه	غیررسمی			✓		✓	نگاه انداختن	فارسی
	کوتاه	خنثی			✓		✓	Glance	انگلیسی
	کوتاه	غیررسمی	زیاد		×			Glimpse	
	کوتاه	خنثی	زیاد		✓		✓	Apercevoir	فرانسه

جدول (۴) نشان می‌دهد که عناصر واژگانی برای فعل‌های مورد بررسی با هم تفاوت دارند. در برخی از زبان‌ها، برای یک مفهوم بیش از یک معادل وجود دارد که از جنبه عناصر قالبی با هم تفاوت دارند؛ در حالی که، در برخی زبان‌های دیگر برای همان مفهوم یا واژه‌ای وجود ندارد و باید برای توصیف آن از پاره‌گفته استفاده کرد و یا به جای آن از واژه‌ای نزدیک استفاده می‌شود. برای نمونه، در زبان آلمانی برای مفهوم «نگاه کردن» چهار معادل وجود دارد؛ در حالی که، در زبان فرانسه از واژه معادل «دیدن» و «نگاه کردن» برای بیان مفهوم «تماشا کردن» استفاده می‌شود. در تعیین میزان گستردگی تنوع رده‌شناختی چندین عامل مهم نقش بازی می‌کنند. نخست، تمایزات درون زبانی عاملی است که به گستردگی واژه‌های یک زبان کمک می‌کند. برای نمونه، برای مفهوم «تماشا کردن» در زبان فرانسه واژه‌ای مجزا به کار گرفته نشده است، در حالی که در زبان آلمانی برای مفهوم «نگاه کردن» چهار معادل به کار رفته است. دوم، تمایزات بین زبانی را

نمی‌توان به ارائه معادل‌های زبانی محدود کرد. برای نمونه، دو فعل «نگاه کردن» و «regarder» به هیچ وجه معادل یک‌دیگر نیستند، بلکه همیشه تفاوت‌هایی بین این دو وجود دارد که به تنوع واژگانی منجر می‌شود. سوم، تفاوت‌های غیرزبانی همچون فرهنگ، آداب و باورها ممکن است به تنوع واژگانی منجر شود. برای نمونه، در زبان فارسی واژه «زیارت کردن» معنای بازدید از مکان‌های مذهبی را به خود گرفته‌است و از این لحاظ با «visit» در زبان انگلیسی تفاوت دارد. باید توجه نمود که این مفهوم به گونه‌ای نیست که از طریق عناصر قالبی قابل دست‌یابی باشد.

اگر به بحث نشان‌داری از دیدگاه رده‌شناختی بپردازیم، مشاهده خواهیم کرد که در زبان‌های مورد بررسی «دیدن» و معادل‌های نزدیک آن بی‌نشان‌ترین واژه در قالب ادراکی هستند. چنانچه در جدول (۴) مشاهده می‌شود، کم‌ترین مشخصه‌های قالبی نشان‌دار شده‌اند، به این ترتیب می‌توان نشان‌داری رده‌شناختی را از جنبه قالبی معادل بی‌نشانی مشخصه‌های قالبی در نظر گرفت. از جنبه رده‌شناختی هر چه با واژه‌ای خاص بتوان مفاهیم بیشتری را بیان کرد، واژه بی‌نشان می‌شود. بر اساس فرهنگ‌های موجود (فرهنگ سخن (Anvari, 2002) برای فارسی، فرهنگ آلمانی (Clark & Thyen, 1998) برای آلمانی، فرهنگ آکسفورد (Hornby et al., 2000) برای انگلیسی و فرهنگ لاروس (Larousse, 1867) برای فرانسه) مشاهده شد که فعل «دیدن» و معادل‌های آن نسبت به واژه‌های مترادف از بیشترین چندمعنایی برخوردار هستند. از سوی دیگر، در زبان فارسی واژه‌های «رؤیت کردن، چشم‌غره رفتن، چشم‌زدن و غیره» نشان‌دارترین واژه‌های زبان فارسی هستند. بر این اساس اگر نشان‌داری و بی‌نشانی بر اساس معناشناسی قالبی تعریف شود، بی‌نشان‌ترین واژه، واژه‌ای است که کمترین مشخصه‌های قالبی برای آن تعریف شده باشد. نشان‌دارترین واژه، واژه‌ای است که بیشترین مشخصه‌های قالبی برای آن‌ها تعریف شده‌است. از این رو، «نگاه کردن» نشان‌دارتر از «دیدن» است چون دارای مشخصه «ارادی» است.

از جنبه اقتصادی بودن، واژه «دیدن» اقتصادی‌ترین^۱ واژه ادراکی-دیداری است، زیرا نسبت به مترادف‌های آن مفاهیم بیشتری را در بر گرفته‌است. این به آن معنا است که بی‌نشان‌ترین و در عین حال اقتصادی‌ترین واژه زبان‌ها در قالب ادراکی واژه «دیدن» است و مفهوم واژه‌های دیگر نسبت به آن تعیین می‌شود. این اصل همچنین مشخص می‌کند که آیا در صحنه ادراکی-دیداری، افزودن واژه‌ای به زبان اقتصادی است یا اینکه می‌توان آن را با استفاده از یک عبارت و بدون نیاز

^۱ منظور از اقتصادی بودن در این مقاله آن است که می‌توان با یک صورت واحد، چند معنا بیان کرد. در این حالت، با استفاده از واژه «دیدن» می‌توان مفاهیم بیشتری را در قالب ادراکی-دیداری بیان کرد. بنابراین واژه «دیدن»، اقتصادی است.

به ساخت واژه‌ای جدید بیان کرد. از نظر دستوری چهار زبان مورد نظر از واژه‌های ساده، مرکب و پاره‌گفته‌ها یا جمله‌ها^۱ برای بیان مفاهیم استفاده کردند. میزان تمایل زبان‌ها برای به کارگیری هر یک از این گونه‌ها در جدول (۵) آمده‌است.

جدول ۵. میزان تمایل زبان‌ها به کاربرد ساخت‌های دستوری برای مفاهیم ادراکی^۲

زبان	فعل ساده	فعل مرکب	عبارت یا جمله
فارسی	٪۸	٪۵۰	٪۴۲
فرانسه	٪۵۶	٪۰	٪۴۴
آلمانی	٪۷۰	٪۱۱	٪۱۹

به طور کلی، زبان فارسی به فعل‌های مرکب بیش از واژه‌های ساده تمایل دارد. این تمایل در مورد افعال ادراکی-دیداری نیز مشاهده می‌شود. آلمانی و فرانسه بیشتر تمایل دارند که از واژه‌های ساده برای بیان مفاهیم ادراکی استفاده کنند. از جمله مواردی که از نظر قالبی بین این چهار زبان مشترک بوده است عبارت‌اند از: الف) قالب ادراکی تقریباً برای همه زبان‌ها مشترک است و تفاوت‌های بین آن‌ها بسیار ناچیز است. ب) برای همه زبان‌ها تفاوت بین زیرقالب‌های ادراکی-فعال-دیداری و ادراکی-تجربی-دیداری از هم باز شناخته شده‌اند. پ) عناصر قالبی مرکزی از جمله ادراک‌گر و پدیده برای هر چهار زبان تعریف شده‌است. ت) در تمامی فعل‌هایی که در جدول (۲) آمده‌است، صحنه دیداری برای همگی واحدهای واژگانی وجود دارد و تفاوت‌ها بیشتر در عناصر قالبی حاشیه‌ای نمود می‌یابد.

انتخاب معناشناسی قالبی به عنوان رویکرد پایه بحث‌های رده‌شناسی مزیت‌هایی نسبت به رویکردهای دیگر دارد. این رویکرد به گونه‌ای تعریف شده‌است که هم بیانگر شباهت‌های بین‌زبانی است و هم تمایزات بین‌زبانی را آشکار می‌کند. به این ترتیب از یک سو زبان‌ها از نظر قالب‌های معنایی با هم شباهت دارند و از سوی دیگر از نظر واحدهای واژگانی با هم تفاوت دارند.

^۱ منظور از جمله این است که یک واژه را در یک زبان نتوان با فعل ساده و مرکب تعریف کرد و برای بیان آن از جمله استفاده کرد. برای نمونه، می‌توان برای تعریف واژه «gape» در فارسی از «با دهان باز نگاه کردن» استفاده کرد.
^۲ در این جدول، معادل‌یابی‌ها بر اساس واژه‌های زبان انگلیسی بوده‌است. در واقع، هدف این بود که اگر واژه‌های زبان انگلیسی را محدود به واژه‌های ساده کنیم، در این صورت سه زبان دیگر همان مفهوم را با کدام روش بیان می‌کنند؟ مسلماً هر یک از این زبان‌ها هم می‌توانستند، به عنوان معیار اولیه در نظر گرفته شوند. این فرایند فقط با هدف ارائه معیاری برای مقایسه دقیق‌تر بوده‌است و گرنه تعداد واژه‌ها، پاره‌گفته‌ها و جمله‌ها بسیار بیشتر است.

در نتیجه، آن چه از معناشناسی قالبی در بحث‌های رده‌شناسی به دست می‌آید با اهداف رده‌شناسی زبان همخوانی دارد.

در پایان، لازم به اشاره است که در این مقاله به بررسی رده‌شناختی معنایی بر اساس معناشناسی قالبی پرداختیم، اما برای تکمیل این پژوهش، لازم است چند معنایی را نیز در زبان‌های گفته شده مورد بررسی قرار دهیم. به این ترتیب، این پژوهش، نخستین بخش از پژوهشی رده‌شناختی بر روی قالب ادراکی در زبان‌های مورد اشاره بوده است. به ویژه، بررسی رده‌شناسی هم‌معنایی بیشتر با نشان‌داری پیوند می‌خورد، در حالی که بحث چندمعنایی، بیشتر با اصل اقتصاد در ارتباط است. این به آن معنا است که از دیدگاه رده‌شناختی، پژوهش حاضر بیش تر بر روی نشان‌داری در قالب ادراکی تأکید کرده است.

۷. نتیجه‌گیری

در این مقاله، به یافته‌هایی در پیوند با رده‌شناسی هم‌معنایی‌های نزدیک، دست یافتیم. نخست، رویکرد معناشناسی قالبی به گونه‌ای مطرح شد که با اهداف رده‌شناسی زبان همخوانی دارد، زیرا هم‌زمان هم به تفاوت‌های زبانی و هم به شباهت‌های زبانی می‌پردازد. دوم، از طریق معناشناسی قالبی می‌توان مفاهیمی مانند اصل اقتصاد و نشان‌داری در رده‌شناسی را دوباره تعریف کرد که بسیار ساده‌تر از مفاهیم موجود هستند. سوم، زبان‌ها نه فقط دارای تمایزات درون زبانی و بین‌زبانی هستند، بلکه تمایزات غیر زبانی نیز در تعیین میزان تنوع واژگانی رده‌شناختی تأثیرگذار هستند. چهارم، زبان‌ها مفاهیم زبانی را بر اساس یک‌دیگر تنظیم نکرده‌اند، بلکه برخی از مفاهیم در برخی زبان‌ها از جنبه فرهنگی مهم‌تر از دیگر مفاهیم هستند. بنابراین، برای هر مفهوم مهم‌تر واژه‌های بیشتری ارائه شده است. برای نمونه، می‌توان به مفهوم چشم‌زخم در زبان فارسی اشاره کرد. از جنبه دستوری این یافته به دست آمد که زبان فارسی به فعل‌های مرکب گرایش دارد، در حالی که زبان‌های فرانسه و آلمانی بیشتر تمایل دارند، فعل‌های ساده بسازند.

فهرست منابع

- نوری، حسن (۱۳۸۲). فرهنگ سخن. تهران: انتشارات سخن.
- حسابی، اکبر (۱۳۹۶). مقوله‌های شعاعی اندام‌های حوزه سر: بررسی ای شناختی. زبان پژوهی. سال ۹. شماره ۲۴. صص. ۸۷-۱۰۹.
- حق‌شناس، علی محمد، حسین سامعی و نرگس انتخابی (۱۳۸۴). فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی-فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.

۲۵۶ / نگاهی بین‌زبانی به هم‌معنایی نزدیک در فعل‌های دیداری زبان‌های فارسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه ...

- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. ۱۶ ج. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سلطانی، رضا و محمد عموزاده (۱۳۹۱). رویکردی شناختی به چند معنایی: مطالعه موردی فعل حرکتی «آوردن». *مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی معناشناسی*، به کوشش سپیده عبدالکریمی. تهران: نشر نویسه پارسی. صص ۱۴۹-۱۶۲.
- عاصی، مصطفی (۱۳۸۴). «پایگاه داده‌های زبان فارسی در اینترنت. پژوهشگران». *سال ۱۳*. شماره ۲. صص ۱۷-۱۳.
- عمید، حسن (۱۳۹۰). *فرهنگ فارسی عمید*. تهران: انتشارات امیرکبیر. فراروی، جمشید (۱۳۸۷). *فرهنگ طیفی*. تهران: انتشارات هرمس.
- فیاضی، مریم سادات (۱۳۸۸). *بررسی چند معنایی در زبان فارسی رویکردی شناختی* (رساله دکتری منتشر نشده). دانشگاه تربیت مدرس.
- فیاضی، مریم سادات و عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا (۱۳۸۷). «خاستگاه استعاری افعال حسی چند معنا در زبان فارسی از منظر معنی‌شناسی شناختی». *ادب پژوهی*. شماره ۶، صص ۸۷-۱۱۰.
- معین، محمد (۱۳۸۸). *فرهنگ معین*. ۶ ج. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- موسوی، سید حمزه (۱۳۹۴). *جستاری بر باهمایی واژگانی بر پایه نظریه قالب‌های معنایی*. (رساله دکتری منتشر نشده). دانشگاه اصفهان.
- موسوی، سید حمزه، محمد عموزاده و والی رضایی (۱۳۹۴). «بررسی واژه «دیدن» بر اساس معناشناسی قالبی». *جستارهای زبانی*. سال ۶. شماره ۷. صص ۲۳۶-۲۱۹.
- نایب‌لوئی، فاطمه، سید مصطفی عاصی و آرزیتا افراشی (۱۳۹۴). «شبکه معنایی قالب‌بنیاد (فریم‌نت) در زبان فارسی». *پژوهش‌های تطبیقی زبان‌شناسی*. سال ۵. شماره ۹. صص ۲۵۷-۲۷۵.

References

- Amid, H. (2011). *Amid comprehensive Persian dictionary*. Tehran: Amir Kabir [in Persian].
- Anvari, H. (2003). *Sokhan comprehensive dictionary*. Tehran: Sokhan [in Persian].
- Assi, M. (2005). *PLDB: Persian linguistic database in internet*. *Pažūhešgarān*, 2, 13-17 [in Persian].
- Atkins, B. T. (1995). Analyzing the verbs of seeing: a frame semantics approach to corpus lexicography. In S. Gahl, C. John & A. Dolbey (Eds.), *Proceedings of the Twentieth Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society: General Session Dedicated to the Contributions of Charles J. Fillmore (1994)* (pp. 42-56). Berkeley: University of California.
- Au, O., Chin, R., Fung, P., Mak, B., Shi, B., Siu, M., & Wu, D. (2015). *BiFrameNet*. [Online]: <<http://www.cs.ust.hk/~hltc/BiFrameNet/>>
- Ausubel, D. P. (1963). *The psychology of meaningful verbal learning*. New York: Grune and Stratton.
- Ausubel, D. P. (1968). *Educational psychology: a cognitive view*. New York: Holt, Rinehart & Winston.

- Baker, C. F. (1999). *Seeing clearly: frame semantics, psycholinguistic, and cross-linguistic approaches to the semantics of the English verb 'see' (unpublished thesis)*. University of California, Berkeley, California, U.S.A.
- Bartlett, F. (1932). *Remembering*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Bijankhan, M., Sheykhzadegan, J., Bahrani, M., & Ghayoomi, M. (2011). Lessons from building a Persian written corpus: Peykare. *Language Resources and Evaluation*, 45(2), 143-164.
- Boas, H. C. (2015). *German FrameNet*. [Online]: <<http://www.laits.utexas.edu/gframenet>>
- British National Corpus* (2007). Distributed by Bodleian Libraries, University of Oxford, on behalf of the BNC Consortium (version 3 (BNC XML Edition)). [Online]: <<http://www.natcorp.ox.ac.uk>>
- Charniak, E. (1975). *Organization and inference in a frame-like system of common sense knowledge*. Castagnola: ISCS.
- Clark, M., & Thyen, O. (1998). *The concise Oxford-Duden German dictionary*. Oxford: Oxford University Press.
- Corréard, M. H., Grundy, V., & Ormal-Grenon, J. B. (2001). *The Oxford-Hachette French dictionary*. Oxford: Oxford University Press.
- Croft, W. (2003). *Typology and universals* (2nd ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
- De Beaugrande, R., & Dressler, W. (1981). *Introduction to text linguistics*. New York: Longmans.
- Deh Khoda, A. A. (1998). *Deh Khoda comprehensive Persian dictionary* (16 Vol.s). Tehran: University of Tehran Publications [in Persian].
- Duden, K., Berger, D., & Scholze, W. (1980). *Duden* (Vol. 2). Mannheim/Zürich: Bibliographisches Institut.
- Evans, N. (2011). Semantic typology. In N. Evans (Ed.), *Reciprocals and semantic typology* (pp. 504-532). Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Fararuy, J. (2008). *Thesaurus dictionary*. Tehran: Hermes Publishers [in Persian].
- Fayyazi, M. (2010). *An investigation of polysemy in Persian based on cognitive linguistics* (unpublished Ph.D. thesis). Tarbiat Modares University, Tehran, Iran [in Persian].
- Fayyazi, M., & Kambozia, A. Z. (2009). The metaphorical origin of the Polysemic perceptive verbs in Persian: a cognitive semantic approach. *Adab Pazhuhi*, 6, 87-110 [in Persian].
- Fillmore, C. J. (1969). Verbs of judging: an exercise in semantic description. *Research on Language & Social Interaction*, 1(1), 91-117.
- Fillmore, C. J. (1975). An alternative to checklist theories of meaning. In C. Cogen, H. Tompson, G. Thurgood, K. Whistler & J. Wright (Eds.), *Proceedings to the First Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society* (pp. 123-131). Amsterdam: Holland.
- Fillmore, C. J. (1976). Frame semantics and the nature of language. *Annals of the New York Academy of Sciences*, 280(1), 20-32.
- Fillmore, C. J. (1977a). The case for case reopened. In P. Cole, & J. Sadock (Eds.), *Syntax and Semantics 8: Grammatical Relations* (pp. 59-81). New York: Academic Press.
- Fillmore, C. J. (1977b). Scenes-and-frames semantics. In A. Zampolli (Eds.), *Linguistic Structures Processing (Fundamental Studies in Computer Science 5)* (pp. 55-81). Amsterdam: North Holland.
- Fillmore, C. J. (1977c). Topics in lexical semantics. In R. W. Cole (Ed.), *Current Issues in Linguistic Theory*. Bloomington: Indiana University Press.
- Fillmore, C. J. (1982). Frame semantics. In The Linguistic Society of Korea (Eds.), *Linguistic in the Morning Calm* (pp. 65-137). Hanshin: Seoul.
- Fillmore, C. J. (1986a). U-semantics, second round. *Quaderni di Semantica*, 7, 49-85.
- Fillmore, C. J. (1986b). Pragmatically controlled zero anaphora. *Proceedings of the Twelfth Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society* (pp. 95-107). Berkeley & California: Berkeley Linguistics Society.

- Fillmore, C. J. (2007). Valency issues in FrameNet1. In T. Herbst, & K. Götz-Votteler (Eds.), *Valency: theoretical, descriptive and cognitive issues* (Vol 187) (pp. 129-160). Berlin: Walter de Gruyter.
- Fillmore, C. J. (2015). *English FrameNet*. [Online]: <<https://framenet.icsi.berkeley.edu/fndrupal>>
- Fillmore, C. J., & Atkins, B. S. (2000). Describing polysemy: the case of 'crawl'. In Y. Ravin, & C. Leacock (Eds.), *Polysemy: Theoretical and Computational Approaches* (pp. 91-110). Oxford: Oxford University Press.
- Fillmore, C. J., & Atkins, B. T. (1992). Toward a frame-based lexicon: the semantics of RISK and its neighbors. In A. Lehrer, & E. Kittay (Eds.), *Frames, Fields, and Contrasts* (pp. 75-102). Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum Assoc.
- Fillmore, C. J., & Atkins, B. T. (1994). Starting where the dictionaries stop: the challenge of corpus lexicography. In B. T. Atkins, & A. Zampolli (Eds.), *Computational Approaches to the Lexicon* (pp. 349-393). Oxford: Oxford University Press.
- Haghshenas, A. M., Samei, H., & Entekhabi, N. (2005). *Millennium English-Persian dictionary* (5th ed.). Tehran: Farhang Moaser [in Persian].
- Hesabi, A. (2017). Radial categories of head body parts: a cognitive study. *Zabanpazhuhi*, 9 (3), 87-109 [in Persian].
- Hornby, A. S., Wehmeier, S., & Ashby, M. (2000). *Oxford advanced learner's dictionary*. Oxford: Oxford University Press.
- Koptjevskaja-Tamm, M. (2015). *The linguistics of temperature (typological studies in language)*. Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Lakoff, G. (1983). Categories: an essay in cognitive linguistics. In L. S. Korea (Ed.), *Linguistics in the Morning Calm* (pp. 139-194). Seoul: Hanshin.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (2003). *Metaphors we live by*. Chicago and London: The University of Chicago Press.
- Larousse, P. (1867). *Grand dictionnaire universel du XIXe siècle*. Paris: Larousse.
- Lamy, M. (1998). *The cambridge French-English thesaurus*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Langacker, R. (1984). Active zones. In C. Brugman & M. Macaulay (Eds.), *Proceedings of the Tenth Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society*. (pp. 172-188). Berkeley: Berkeley Linguistics Society.
- Lehman, C. (1990). Towards lexical typology. In W. & Croft (Ed.), *Studies in typology and diachrony. Papers presented to Joseph H. Greenberg on his 75th birthday (Typological Studies in Language, 20)* (pp. 161-185). Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins Publishers.
- New, Boris & Pallier, C. (2001). [Online]: <<http://www.lexique.org>>
- Minsky, M. (1975). A framework for representing knowledge. *Winston*, 211-277.
- Moen, M. (2010). *Moen Persian dictionary* (6 Vol.s). Tehran: Amir Kabir Publications [in Persian].
- Mousavi, S. H. (2015). *An investigation of lexical collocations based on frame semantics theory (unpublished Ph.D. Thesis)*. University of Isfahan, Isfahan, Iran [in Persian].
- Mousavi, S. H., Amouzadeh, M. & Rezaei, V. (2016). Analysis of the word "Didan" based on frame semantics. *Language Related Research*, 6 (7), 219-236 [in Persian].
- Narayanan, S., Fillmore, C. J., Baker, C., & Petruck, M. R. (2002). Framenet meets the semantic web: A DAML+OIL frame representations. *Proceedings of the 18th National Conference on Artificial Intelligence*. Edmonton: Alberta.
- Ohara, K. H., Saito, H., Fujii, S., Sato, H., Suzuki, R., Ishizaki, S., & Ohari, T. (2015). *Japanese FrameNet*. [Online]: <<http://jfn.st.hc.keio.ac.jp/index.html>>
- Proust, M. (2006). *Swann's way (Webster's German thesaurus edition)*. Cambridge: Cambridge University Press.

- Rumelhart, D. E. (1975). Notes on a schema for theories. In D. E. Bobrow and A. M. Collins (Eds.), *Representation and Understanding: Studies in Cognitive Science* (pp. 211-236). London: Academic.
- Ruppenhofer, J., Ellsworth, M., Petruck, M., Johnson, C., & Scheffczyk, J. (2010). *Framenet II: theory and practice*. California: International Computer Science Institute.
- Schank, R., & Abelson, R. (1977). *Scripts, plans and understanding*. Hillsdale N. J.: L. Erlbaum.
- Schmid, H. (1997). Probabilistic part-of-speech tagging using decision trees. In D. B. Jones & H. L. Somers (Eds.), *New Methods in Language Processing* (pp. 154-164). London: Routledge.
- Shamsfard, M., Hesabi, A., Fadaei, H., Mansoory, N., Favian, A., Bagherbeigi, S., Fekri, E., Monshizadeh, M., & Assi, M. (2010). Semi-automatic development of Farsnet; the Persian Wordnet. *Proceedings of 5th Global WordNet Conference (GWA2010)*. Mumbai, India.
- Sinclair, J. (1991). *Corpus, concordance, collocation*. Oxford: Oxford University Press.
- Soltani, R., & Amouzadeh, M. (2012). A cognitive approach to polysemy: case study of 'avardan'. In S. Abdalkarimi (Ed.), *Proceedings of the Third Congress of Semantics*. Tehran: Nevissee Parsi [in Persian].
- Trustler, J. (1766). *The difference between words, esteemed synonymous in English language, and the proper choice of them determined together with, so much of Abbe Girard's treatise, on this subject, as would agree with our mode of expression* (Vols 1 &2). Michigan: University of Michigan Library.
- Wilks, Y. (1980). Frames, semantics, and novelty. In D. Metzger (Eds.), *Frame Conceptions and Text Understanding* (pp. 134-163). De Gruyter: Berlin.
- Winograd, T. (1975). Frame representations and the relative-procedural controversy. In D. G Bobrow and A. Collins (Eds.), *Representation and Understanding* (pp. 185-210). New York: Academic Press.

Websites

www.parsijoo.ir
www.gorgor.ir
www.google.com

A Cross-Linguistic Study of Near Synonymy of Visual Verbs in Persian, English, German and French Based on Frame Semantics

Seyed Hamzeh Mousavi¹

Received: 27/ 04/ 2017

Accepted: 30/04/2018

Abstract

Linguistic typology tries to investigate the linguistic universals and linguistic variation simultaneously. Lexical typology is significant since it shows how lexical varieties are shaped. Accordingly, the present paper aims at showing how Persian, English, French and German languages categorize words within the perception-visual subframe and uncover what similarities and differences exist between equivalent words in each of the mentioned languages. In order to find perception-visual lexical units, monolingual dictionaries are used, while for comparing words cross-linguistically, bilingual dictionaries and corpora are used. It is concluded that frame semantics is a suitable approach for explaining cross-linguistic variation and similarity since it simultaneously considers differences and similarities. Results indicate that “see” and its equivalents in German and French as well as Persian are the most unmarked words because it is almost used to express verities of visual concepts. The more marked the words are, the more variant the words are for a special feature. For the feature “looking stupidly” or “viewing secretly” as more marked domains compared to passive seeing, lexical variation is more considerable.

1. Introduction

Linguistic typology tries to consider linguistic similarities and differences simultaneously. Lexical typology tries to compare lexical variety within languages (Croft, 2003). Although linguistic typology compares a large number of languages from different language families, the present paper used its critical tools for comparing languages from the same language family, i.e. Persian, English, French and German. This paper aims at uncovering how similar and different these languages are regarding the verbs related to the visual sense. For this purpose, frame semantics is used since it focuses on both language similarities (via frames) and linguistic differences (via Lexical Units). Based on frame semantics and lexical typology, the following questions are posed:

¹ Assistant professor, Shahrood University of Technology; mousavi.hamzeh@shahroodut.ac.ir

- (i) For each of these languages, how are near synonymous lexemes classified?
- (ii) Within the perception frame, are languages' tendency towards the universals or differences?
- (iii) What is the most unmarked word within the Perception Frame? How is linguistic variety connected to markedness?

2. Frame Semantics

Frame semantics is a cognitive approach that searches for speakers' background knowledge and experiences to define lexemes. In fact, this theory shows that linguistic elements invoke a frame (schema) in speakers' mind based on their experiences and background knowledge. Within frame semantics, each word is defined within a particular frame. For instance, the radius is not comprehensible without referring back to the concept, circle (Fillmore, 1977a, b, c; 1986a, b; 1969; 2007; Fillmore & Atkins, 1992; 1994).

Fillmore borrowed the concept frame from Minsky (1975). He (Fillmore, 1986a) mentions that frame semantics controls word and phrasal rules. Therefore, senses depend on frames (Fillmore, 1977c) and frames are the abstract perception, memory, experience and action (Fillmore, 1977a). This paper focuses on the perception frame that is borrowed from the *English FrameNet*.

3. Methodology

For comparing purposes, firstly, the perception, perception-passive and perception-active frames are defined. Secondly, different words within the perception frame are extracted from the following monolingual dictionaries:

- Oxford Advanced Learner's Dictionary (Hornby et al., 2000)
- Oxford Duden German Dictionary (Duden et al. 1980)
- Grand Dictionnaire universel du XIXe siècle (Larousse, 1867)
- Sokhan Comprehensive Dictionary (Anvari, 2002)

Thirdly, for a more accurate comparison, some simple words are selected from the English language. Then, their equivalents are searched within both the following bilingual dictionaries and thesaurus:

Bilingual dictionaries:

- Millenium English Persian Dictionary (Haghshenas et al., 2005)
- The Concise Oxford-Duden German Dictionary (Clark & Thyen, 1998)
- The Oxford-Hachette French Dictionary (Corréard et al., 2001).

Thesaurus:

- Oxford Concise Thesaurus (Haweker & Waite, 2007)
- The Cambridge French-English Thesaurus (Lamy, 1998)
- Swann's way (Webster's German Thesaurus Edition) (Proust, 2006)
- Persian Thesaurus (Fararuy, 2008)

Fourthly, examples of different words are extracted from corpora to indicate what a word carries but is not mentioned in dictionaries. For this aim, the following corpora are used:

- British National Corpus (2007)
- Huge German Corpus (HGC) (Schmid, 1994)
- Français Lexique (2001)
- Bijan Khan Corpus (2011)

Lastly, the words are compared for markedness to obtain a typological position of the mentioned languages, i.e. Persian, French and German. Note that the English language is omitted from our typological views since it is considered as constant.

4. Conclusion

This paper concluded that, firstly, frame semantics is appropriate for cross-linguistic comparisons since it considers both similarities and differences. Secondly, via frame semantics, it is possible to redefine typological concepts such as markedness and economy which are simpler than the available definitions. Languages are not only internally and cross-linguistically different, but they are sometimes extra-linguistically different. Fourthly, languages have not defined language concepts based on other languages, but some concepts are culturally various from others. Lastly, from grammatical point of view, Persian tends to make more complex verbs than French and German.

Keywords: Frame Semantics, Perception Frame, Markedness Principle, Near Synonymy